
ما شاء الله لا قوة الا بالله
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۱ھ

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بتایید دانای مضمرات ضمائر کون و مکان و توفیق بینای مستترات خواطر زمین و زمان



باهتمام هیچمدان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مبرور تربیت یافته حضرت برادر معظم محمد مصطفی خان مغفور

در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۹۰ مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمدِ منشی انشای عالم کہ خبرِ فرحت اثرِ وجود با جود مبتدای آفرینش یعنی پیغمبر با در داده + و نعتِ منعوتی کہ ذاتِ بابرکاتش را خالقِ کائنات عدیم البدل و بنای ابتدای خلق نهاده + و منقبتِ آلِ اطهار و اصحاب کبارش کہ موانعِ شیوعِ اسلام را زائل فرمودند و سرگشتگانِ بوادیِ ضلالت را بشاہراہِ ہدایت منصرف و معطوف نمودند **مخفی مباد** کہ ہر چند تعریف و تقسیمِ جملات بشرح و بسط در عمدة المرام محررِ این اقل آنام سابق ازین مندرج شدہ لیکن چون اکنون در التوضیح الکامل لشرح مائة عامل ضمن حل ترکیب ذکرِ جملات بمیان آمد لہذا اکمباحیش مناسب درین جا نیز بسبیل اختصار نوشتہ شد تا طالب با حالت منتظرہ باقی نماند و اسامیِ جمل را بصیرت تمام حالی ذہن خود گرداند و چون باعث تسطیر این مسطور سعادت اقبال نشان **حافظ محمد ابو سعید خان** سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ و الی معارج العلوم و الکمالات رقاہ یعنی صاحبزادہ مجمع مکارم و اخلاق منبع محاسن و اشفاق مخدومی و مکرمی جناب **محمد عبد الرحمن خان صاحب** افیض علیہ الانا عیم و المواہب صاحب مطبع نظامی واقع کانپور صین عن الشرور ست لہذا نامش **تنقیح ابو سعید خانی** ست چنانکہ نام توضیح مذبور **تبیین ابو سعید خانی** امید از ناظران آنکہ ہرگاہ ازین تنقیح و توضیح تمتعی بردارند خان ممدوح بالقابہ و صاحبزادۂ موصوف با وصافہ و فقیر ہیچمدان را بدعای فلاح دارین یاد آرند کہ إنّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ **بدانکہ** تمامی کلمات عرب دو گونہ است **مفرد** و آن لفظی ست تنہا برای دلالت بر یک معنی و آنرا کلمہ گویند و آن یا اسم ست یا فعل یا حرف و **مرکب** و آن لفظیست کہ از دو یا بیشتر از دو کلمہ حاصل شود و آن اگر گویندہ بران خاموشی گزیند شنوندہ را خبری یا طلبی حاصل نشود **غیر مفید** نام دارد و **مرکب ناقص** نیز چون غُلَامُ زَيْدٍ و رَجُلٌ فَاضِلٌ و فِي الدَّارِ و خَمْسَةَ عَشَرَ و سِيبَوَيْهِ و بَعْلَبَكَّ و یا شود **مفید** موسوم ست **و مرکب تام و جملہ و کلام** نیز و در جملہ چون اسناد یک کلمہ بدیگری باشد بنحویکہ مخاطب را افادت تامہ نماید و او را بعد انتظار مسند الیہ یا مسند باقی نماند لہذا از مسند الیہ و مسند ناگزیر ست و این ہر دو از ارکان جملہ باشند پس اگر جزو اول اسم باشد حقیقةً یا حکماً و یکی از ارکان جملہ بود **اسمیہ** باشد و اگر فعل بود **فعلیہ** و حرف اعتبار را نشاید زیرا کہ نہ مسند الیہ باشد و نہ مسند لہذا زَيْدٌ قَائِمٌ و إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ و أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ و تَسْمَعُ بِالْمُعَيْدِيِّ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ و يَا لَا أَنْ تَرَاهُ و هَيْهَاتَ الْأَمْرُ و رُوَيْدَ

قولہ ان ... احسان کنندگان ... قولہ ان تصوموا الخ یعنی روزہ داشتن شما بہتر است برای شما ۱۲ قولہ تسمع الخ یعنی شنیدن تو معیدی را بہتر از آن است کہ ببینی آنرا و معیدی مصغر معدی است ... علی التوالی ... بسبب تصغیر دال را

۲

زَيْدًا او اَقَائِمٌ الزَّيْدَانِ اسمیه است وبعضی سه اخیر را نظر بمعنی فعلیه گویند و یا زَيْدُ بمذهب سیبویه و مختار ابن حاجب

فعلیه است زیرا چه نصب محلی زید بسبب ادعو مقدر است و نزد مبرد بسبب حرف ندا که قائم مقام ادعوست مگر نزد ابو علی

اسمیه که یا از اسمای افعال ست و فاعل دران مستتر و زید در محل نصب بنا بر مفعولیت و اگر ظرف یا جار با مجرور بود و بعد آن اسم مرفوع

ظرفیه نزد اخفش و نزد سهیلی اسمیه و تفصیل در عمدة المرام ست و علامهٔ زمخشری قسم چهارم شرطیه را گوید مثل اِنْ تُكْرِمْنِي

اُكْرِمْكَ و حق اینکه حرف شرط چون از ارکان جمله نیست اگرچه بر صدر کلام آمده لهذا جمله شرطیه هم فعلیه باشد و از جهات

که نحو فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَالْاَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ و مثل آنرا با اینکه صدر اینها اسماست جملات فعلیه گویند

چرا که اسمای مذکور از ارکان جمله یعنی مسند الیه و مسند نیستند بلکه در حقیقت موخرانند زیرا چه فضله واقع هستند یعنی مفعول اند لیس

اگر نظر بنفس مفهوم جمله قطع نظر از سائر امور خارجیه قائلش را بصدق و کذب صفت توان کرد خبریه بود ورنه انشائیه و آن امر

باشد چون اِضْرِبْ یا نهی چون لَا تَضْرِبْ یا استفهام مانند اَضَرَبَ زَيْدٌ یا تمنی نحو لَيْتَ زَيْدًا حَاضِرٌ یا ترجی

چون لَعَلَّ عَمْرًا غَائِبٌ یا عقود مثل بِعْتُ وَاشْتَرَيْتُ و یا ندا مثل يَا زَيْدُ یا عرض نحو اَلَا تَنْزِلُ بِنَا فَتُصِيبَ خَيْرًا

یا تحضیض مانند هَلَّا ضَرَبْتَ زَيْدًا یا قسم مثل وَاللهِ لَاَضْرِبَنَّ زَيْدًا و یا تعجب مثل مَا اَحْسَنَهُ وَاَحْسِنْ بِهٖ و غیره

و نیز بر دو قسم ست صغری و کبری کبری جمله ایست اسمیه که خبر دران نیز اگر اسمیه باشد چون زَيْدٌ اَبُوْهُ قَائِمٌ ذَاتٌ وَجْهٍ

گویند و اگر فعلیه بود مثل زَيْدٌ قَامَ اَبُوْهُ ذَاتُ وَجْهَيْنِ و صغری جمله ایست که جزو کبری بود چنانکه در هر دو مثال

گذشت و نیز دو نوع ست یکی آنکه او را محلی از اعراب نباشد و دوم آنکه باشد و در انواع این دو قسم میان علما اختلاف کثیر ست

لیکن بر حسب مختار اکثر مذکور میشود اول نه ست یکی مستانفه و ابتدائیه هم گویند لیکن اوضح اول و آن دوگونه است اول

آنکه در اول و ابتدای کلام واقع شود خواه از روی لفظ خواه از روی نیت یعنی آنکه مسبوق کلام دیگر باشد اول چنانکه ابتدا گوئی

زَيْدٌ قَائِمٌ و قَامَ زَيْدٌ و ثانی مثل رَاكِبًا جَاءَنِيْ زَيْدٌ و این را مفتتحه گویند دوم مسبوق بکلام سابق باشد لیکن

ارتباطش با آن یعنی تعلق او از ما قبل منقطع بود مثل مَاتَ فُلَانٌ رَحِمَهُ اللهُ و اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا بعد وَلَا يَحْزُنْكَ

قَوْلُهُمْ و همچنین جمله معمولهٔ عامل ملغی بجهت تاخر خود مثل زَيْدٌ قَائِمٌ اَظُنُّ و این را منقطعه و مقطوعه نامند دوم معترضه

و آن جمله ایست که میان دو چیز متلازم در آید که از شان هر دو نیامدن اجنبی بمیان باشد و فائدهٔ او تقویت و تسدید کلام ست

و این جمله اکثر میان فعل و معمولش و مبتدا و خبر و موصول و صله و قسم و جوابش و موصوف و صفت و شرط و جزا و مجرور و جار

اسم باشد یا حرف واقع شود مثل هٰذَا غُلَامُ وَاللهِ زَيْدٍ و بِهِ وَاللهِ زَيْدٍ و آیت کریمهٔ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَاءٌ

عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ بتقدیر لا یؤمنون خبر ان الذین کفروا که جمله مستانفه است

سواء علیهم الخ جمله اسمیه خبریه معترضه است خواه سواء علیهم مبتدا باشد و انذرتهم الخ خبر یا بالعکس بتاویل انذارک و عدمه سواء علیهم

سوم مبیّنه و آن تفسیریه و مفسره نیز نام دارد و آن جمله ایست که کلام سابق را که مجمل ست بیان نماید و آن دو نوع ست

یکی مجرد از حروف تفسیر مثل خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بعد اِنَّ مَثَلَ عِيْسٰى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ دوم مقرون بحرف

تفسیر مثل زَيْدٌ بَاذِلٌ اَيْ زَيْدٌ سَخِيٌّ و فَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا چهارم معلله و آن جمله است

که علت کلام سابق باشد نحو لا تصوموا فی هذه الایام فانها ایام اکل وشرب پنجم جمله جواب قسم مثل والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین ششم جمله جواب شرط غیر جازم یعنی اذا ولو ولولا ولما وکیف مثل اذا جاءنی زید اجیبه
زید یا لولا جاء عمرو ولما جاء بکر یا کیف تفعل لاکرمتک هفتم جمله نتیجیه وآن نتیجه کلام سابق باشد یعنی از کلام
سابق پیدا شود مثل الخفض من خواص الاسماء والجزم من خواص الافعال فلیس فی الاسماء جزم ولا فی
الافعال خفض واین جمله فصیحه هم نام دارد که افصاح یعنی بیان شرط محذوف مینماید زیرا که جزای شرط محذوف واقع شده
تقدیر عبارت اذا کان کذلک یعنی اذا اختص الخفض بالاسماء والجزم بالافعال فلیس فی الاسماء جزم ولا فی
الافعال خفض هشتم جمله معطوفه وآن جمله ایست که معطوف بر جمله سابقه باشد که محلی از اعراب ندارد مثل قام زید
وقعد عمرو نهم صله موصول اگرچه موصول بحسب اقتضای عامل اعراب محلی داشته باشد بدلیل ظهور اعراب در نفس
موصول مثل لیقم ایهم فی الدار ولاکرمن ایهم عندک وامرر بایهم هو افضل وشرط آنست که صله جمله خبریه
ومعلوم مخاطب ومشتمل بر ضمیر مطابق موصول لفظا یا تقدیرا باشد قسم دوم یعنی آنکه محلی از اعراب داشته باشد هجده است اول آنکه خبر
مبتدا باشد چون زید ابوه قائم وزید قام ابوه دوم خبر باب ان مثل ان زیدا ابوه ذاهب یا ذهب ابوه سوم آنکه
مبتدا باشد مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم که تسمع بالمعیدی بتاویل
سماعک بالمعیدی وانذرتهم الخ بتاویل انذارک وعدم انذارک یا هم سواء علیهم مبتدا است چهارم نائب فاعل هرگاه از جمله لفظ مراد بود
مثل یقال زید عالم واین بباب قول مختص است این هر چهار جمله در محل رفع باشد پنجم خبر باب کان مثل کان زید ابوه قائم یا قام
ابوه ششم خبر باب کاد مثل وما کادوا یفعلون هفتم خبر ما ولا مشبهتان بلیس چون ما ولا زید ابوه فاضل یا فضل
ابوه هشتم محکی بالقول مثل قالوا آمنا نهم مفعول دوم باب علم مثل ~~علمت زیدا ابوه بالدار~~ یا ... ابوه دهم مفعول سوم
باب اعلم مثل اعلمت زیدا عمرا غلامه عالم یا یعلم غلامه یازدهم حال چون جاءنی زید قد رکب ابوه یا وابوه
راکب دوازدهم مستثنات بقول ابن خروف مثل لست علیهم بمصیطر الا من تولی وکفر فیعذبه الله العذاب الاکبر
این هشت جمله در محل نصب باشند سیزدهم مضاف الیها محلش جر است ومضاف اکثر ظرف زمان باشد مثل یوم ینفع الصادقین
صدقهم ویوم هم بارزون ولما نزد کسیکه باسمیت وقائل است مثل لما جاء زید جاء عمرو واز ظروف مکان حیث مضاف
بجمله میشود چون جلست حیث زید جالس چهاردهم صفت نکره چون جاءنی رجل ورأیت رجلا ومررت برجل ابوه عالم
یا یعلم ابوه پانزدهم معطوف بر جمله که برای او محلی از اعراب باشد مثل قام زید وقعد عمرو شانزدهم بدل ... از جمله سابقه
عنها در ادای مقصود اکمل واوفی بود مثل لا تقیمن عندنا در محل نصب قول شاعر اقول له ارحل لا تقیمن
عندنا که بدل از ارحل که مقوله قول است واقع است در ادای مراد که کوچ باشد اکمل وانسب واین هر سه قسم در محل رفع ونصب و
جر بحسب متبوع باشد هفدهم جواب شرط جازم یعنی ان واخواتش محلش جزم است اگر مضارع مجزوم بحرف شرط نبود مثل من یضلل الله
فلا هادی له ویذرهم قسمت هجدهم جواب شرط جازم مضارع مجزوم پس این جواب مجزوم لفظا ظاهر باشد مثل من کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها ومهما یکن العون من الملک العلام یحسن الاختتام علی عمدة المرام

بسم الله الرحمن الرحيم

فاتحهٔ کتاب مقصود حمد خالقی که تمامی افعال خلق مرهون او ست که سائر حرکات و سکنات پیدا نموده و هدایت دادی کلام بعثت محمد نبی که ظلمات شرک و کفر و کلمهٔ توحید احمد را تعمیم
ابطال طغیان شرک و بجهت صفت تابعان جهت یعنی اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم افروخته صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحابه جمعین تا یوم الدین
اما بعد چون بعضی از طالبان علوم مسائل شهنشهٔ هندی از شائقان فنون ملتمس گردیدند که نسخهٔ شرح مائة عامل عربی مطبوعه سابق بعلت کمی توضیح معانی
نفعی تمام و همینها یود و در حل ترکیب جملات باقیه چه تشعار سیاکه بر بعضی کار نمی آید اگر توضیح تمام معانی مرقوم شدی فیض عام گردیدی اگر حل ترکیب جملات
باقیه هم مسطور بودی مفید تام گشتی لهذا راقم هیچمدان راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان افیض علیه شآبیب الرحمة والرضوان خدمت استادی
معظمی مخدومی مکرمی جناب مولانا مولوی الٰهی بخش صاحب سلمه الله الواهب اصرار این معنی نمودم و وقت انکار جناب ایشان استبداد افزودم
ناچار جناب ایشان قبول نمودند و کتب مفصله بدل فراهم فرمودند در توضیح معانیها امکن دقیقه نامرعی نگذاشتند و در حل ترکیب تا کتاب مرقوم ساختند
تا نائق اگر اول سا تمام و کمال مطالعه کند از خواندن دیگر کتب نحو مستغنی گردد و اگر فوائد مندرجهٔ ثانی را لحاظ دیگر کدام استعداد و صیانت همین از خطای
فی الاعراب که نبیند و چون در حقیقت باعث تحریر و موجب تسطیر فرزند دلبندم نور الابصار سعادت توام حافظ محمد ابو سعید خان سلمه الله الصمد فی تحصیل
العلوم و حفظه و سلم است لهذا باسم تبیین ابو سعید خانی که نام تاریخی است موسوم ساختند و بحکم اسم با مسمی بلقب التوضیح الکامل
ملقب داشتند و حق ترسیم اغلاط کتاب و تصنیف حل ترکیب و توضیح معانی که از افادات جدیده و افاضات حدیثه مفیده است باین راقم
هیچمدان هبه فرمودند عاجز حسب قانون مستم ۱۸۶۷ء داخل جسٹر سرکار گردانید تا آنکه کتاب از سر صر اغلاط بسبب بی اعتنائی ارباب
طبع بشیرازه بندی صحت محفوظ گردید اکنون از صاحبان مطابع و تجارت التماس آنست که بدون اجازت خاکسار قدم جسارت در بازار
طبعش نکشایند و فهمایش مقدار حاجت از اقل انام طلب فرمایند و بر کسانیکه ازین کتاب تمتعی بردارند واجب است که فقیر و فرزند دلبندم و ملا
عمره و محشی بالقابه را بدعای رفاهیت دارین یاد آرند و اگر جائی سهو القلم ببینند اگر درستی آن نتوانند حرفی هم نگیرند بهنر بانظر فرمایند شیوهٔ کریمان
از بنیر کرع العذر عند کرام الناس مقبول ✣ فائده انتساب متن این کتاب مسمی بمائة بامام شیخ عبدالقاهر شهرت دارد و بر
حسب تصریح محمد ماه بن محمد انور صاحب در مکنون مولانا محمد عبدالرحمن جامی قدس سره السامی شارح علوم می شوند

وَاللهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَبِيَدِهٖ اَزِمَّةُ التَّحْقِيقِ وَمِنْهُ الْبِدَايَهِ وَاِلَيْهِ النِّهَايَه

فهرست ماخذ تبیین ابو سعید خانی

رضی کافیه	غایة التحقیق	فوائد ضیائیه	عبدالرحمن	عبدالغفور	تکملهٔ عبدالغفور	متوسط شرح کافیه
مغنی اللبیب	منهل	مسالک بهیه	حل ترکیب کافیه از ملا زینی زاده افندی		درایه شرح هدایة النحو	دهن حاشیه ضو
صادق حاشیه شرح مائة عامل عربی		عبدالرسول شرح الشرح مائة عامل		کلیات ابوالبقا	بیضاوی شریف	قاموس
تاج المصادر	مراح الارواح	شرح صمدیه	شرح نحو میر	مواهب علیه	افادات تازه از نتائج افکار محشی بالقابه	

باید دانست که در بعضی جا اسامی این کتب مسطوره بتصریح مرقوم است و در بعضی مقام بکنایت اکتفا رفت و در بعض مواضع مضمون مناسب
محل قلمی گردیده ایمائی باسم کتاب نرفت و هر افادات تازه به قلم افاضات محشی بالقابه کاتبه اللهم اغفر له است و در بعضی جاها فقط اللهم اغفر له که
ترجمه اش الٰهی بخش است و در بعضی امکنه در فوائد جدیده اشارتی هم باسم سامی نرفته و این در توضیح معانی است اما حل ترکیب

پس آن محض از نتائج افکار تا نده است و بس

الديباجة في الحمد والنعت والمنقبة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه الشاملة وآلائه الكاملة والصلوة

على سيد الانبياء محمد المصطفى وعلى آله المجتبى

اعلم ان العوامل في النحو على ما الفه الشيخ الامام

افضل علماء الانام عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجاني

سقى الله ثراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل

التركيب للصفحة المهندسة

وهيئة الكلام الرحمن الرحيم مرفوع بود بنا بر خبريت مبتداء محذوف يعني هو و منصوب بفعل مقدر يعني اعني يا امدح ...

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة

[illegible]

منظور باشد ... تضمین ابوسعیدخانی

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة

وهمچنین فی

حرف جار برای استعلای حکمی

یعنی به سکون تا موصول برای تمیز ذوی العقول

خواه این علم کردا یا جمادیا شد یا موصوف بمعنی

شیء و صفتش ... مجرور ... تقدیر ...

منکم ... بر ... وقت ... شی

مفعول به الف ماضی معروف تفعیل از

... متعدی بیک مفعول ضمیر منصوب متصل

راجع به ... منصوب محلا مفعول به الشیخ مفرد

منصرف صحیح معرف بلام عهد خارجی ... لفظا موصوف

الامام مفرد معرف بلام عهد خارجی مرفوع لفظا

صفت اول الفضل ... منصرف بسبب صفت

و فعلان ... مرفوع لفظا مضاف بمعنی من

بسبب آنکه مضاف الیه جنس مضاف ... علم

... منصرف مجرور لفظا مضاف الیه مضاف

... مضاف الیه ظرف ... صفت

الاکمل معرف بلام عهد خارجی مجرور

لفظا مضاف الیه مضاف ...

علما ... مضاف الیه ...

مضاف الیه

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

قوله النوع الاول ... در وصف ... حروف

وبهر دو تقدير جمله مبينه شده ... قوله واما مجاز ... [illegible]

لفظية ومعنوية فاللفظية منها على

اى المائة

ضربين سماعية وقياسية فالسماعية

اى النوعين لان الضرب هو النوع

منها احد وتسعون عاملا والقياسية

اى من المائة او اللفظية والثاني اولى

منها سبعة عوامل والمعنوية منها عددان

اى من اللفظية او المائة والاول اولى — اى من المائة لاغير

وتتنوع السماعية منها على ثلثة عشر نوعا

النوع الاول

حروف تجر الاسم فقط وتسمى حروفا جارة وهي

سبعة عشر حرفا الباء للالصاق وهو اتصال

الشيء بالشيء اما حقيقة نحو به داء واما مجازا

النوع الاول حروف الجر

النوع الاول حروف الجر

نحو مررت بزيد أي التصق مروري بمكان

يقرب منه زيد وللاستعانة نحو كتبت

بالقلم وقد تكون للتعليل نحو قوله تعالى

اي باستعانة القلم

إنكم ظلمتم أنفسكم باتخاذكم العجل وللمصاحبة

نحو اشتريت الفرس بسرجه وللتعدية نحو قوله

تعالى ذهب الله بنورهم ونحو ذهبت بزيد أي

برد خدا نور آتش ايشانرا ١٢ حسيني

اذهبته وللمقابلة نحو اشتريت العبد بالفرس

يعني روبارو شدن چيزي بچيزي ١٢

وللقسم نحو بالله لأفعلن كذا وللاستعطاف

براي سوگند بخورم با ١٢

نحو ارحم بزيد وللظرفية نحو زيد بالبلد

التركيب
للصفحة الهندسية
بهندسة

وللاستعطاف تركيب ظاهر لشرح سابق **قوله** نحو ظاهر ارحم امر حاضر معروف ضمير در ان مستتر فاعل با جار برای

التعليل و همچنين معانی آينده پس تقليل معانی آينده باستعيد باشد **سوال** بنابرين لازم آمد كه ظرفيت هم تعليل الاستعمال محدود در ضمن گفته كه ظرفيت در كلام ع ايكثر الاستعمال طريق توافق نيست **جواب** ظرفيت بذات خود كثير الاستعمال است و نسبت الصاق و متعلقات و غيره قليل و كثرت فی نفسه يا قلت اضافی

[illegible]

مراد بود استعارت فعل متعدی يا فاعل الاقرب مفرد و منصوب

[illegible]

قوله وللقسم خبريه بكون بتقريب سابق سبب غلبت بقريب باسيد **قوله** نحو ظاهر **قوله** با الله افعلن كذا با جار برای قسم مبنی بر كسر است مجرور و لفظ الله جار با مجرور متعلق باقسم مقدر زيرا كه متعلقش بغير

التركيب للصفحة الهندسة بهندسة

متعلق فعل آتی جار برای تنهای غایت الكوفة بال زائده مجرور لفظا جار با مجرور نیز متعلق فعل منفی با فاعل و هر دو متعلق جمله فعلیه

و متعلق جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه و باقی بدستور ۱۲ قوله والتبیین در ترکیب مثل و التبعیض ۱۲ قوله نحو قوله تعالی نحو معلوم و همچنین قوله تعالی چند بار گذشت یاد باید کرد ۱۲

النوع الاول حروف الجر

وللزيادة نحو قوله تعالى ولا تلقوا بايديكم الى

وميندازيد جانهاى خود را بسبب امساك مال در

التهلكة واللام للاختصاص نحو الجل

هلاكت

للفرس وللزيادة نحو ردف لكم اي ردفكم

وللتعليل نحو جئتك لاكرامك وللقسم

نحو لله لا يؤخر الاجل وللمعاقبة نحو

بخدا دير نخواهد كرد نهايت زمان عمر را

لزم الشر للشقاوة ومن وهي للابتداء

لازم گرفت فلان بدى را براى عاقبت و انجام بدبختى را

الغاية نحو سرت من البصرة الى الكوفة

وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم اي

بعض الدراهم وللتبيين نحو قوله تعالى

النوع الاول حروف الجر

فاجتنبوا الرجس من الاوثان اي الرجس

پس احتراز کنید از پلیدی بتان

الذي هو الاوثان وللزيادة نحو قوله تعالى

يغفر لكم من ذنوبكم والى لانتهاء

خواهد بخشید برای شما گناهان شما را ۱۲

الغاية في المكان نحو سرت من البصرة الى

الكوفة وللمصاحبة نحو قوله تعالى ولا تاكلوا

امو الهم الى اموالكم اي مع اموالكم

مالهای یتیمان را با مالهای خود ۱۲

وقد يكون ما بعدها داخلا في ما قبلها ان

كان ما بعدها من جنس ما قبلها نحو قوله

تعالى فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق

جزا شود در مثل اقوم ان تقم جزم و در مثل انت مکرم ان جئتنی فا واجب گردد اینست نزد بصریه و اما کوفیه تقدیم جزا بر شرط جائز دارند و نبودن جزم

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

و جزا الشرط محذوف بحذف واجب بقرينة ما قبل اى قد يكون ما بعدها الخ و وجوب حذف جزاء الشرط جملة متقدمة عوض

قوله نحو قوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون ... فاسئلوا جمع مذكر امر حاضر ضمير بارز مرفوع متصل مرفوع محلا فاعل و جمع مكسر منصرف منصوب لفظا مضاف

هر دو معرفه هستند موصوف با صفت مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خبر مبتدای مقدر و آن مشار الیه باشد مثلاً تعیین

التركيب

الصفحة المهندسة

١٩

بهندسة

النوع الاول حروف الجر

وقد لا يكون ما بعدها داخلا في ما قبلها
ان لم يكن ما بعدها من جنس ما قبلها نحو
قوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل
وحتى لانتهاء الغاية في الزمان نحو نمت
البارحة حتى الصباح وفي المكان نحو سرت
البلد حتى السوق وللمصاحبة نحو قرأت وردي
حتى الدعاء اي مع الدعاء وما بعدها قد يكون
داخلا في حكم ما قبلها نحو اكلت السمكة حتى
راسها وقد لا يكون داخلا فيه نحو المثال المذكور

النوع الاول حروف الجر

وهي مختصة بالاسم الظاهر بخلاف الى فلا يقال حتاه ويقال اليه وعلى للاستعلاء نحو زيد على السطح وعليه دين وقد تكون بمعنى الباء نحو مررت عليه بمعنى مررت به وقد تكون بمعنى في نحو قوله تعالى ان كنتم على سفر

اگر باشید شما در سفر

اي في سفر وعن للبعد والمجاوزة نحو رميت السهم عن القوس وفي للظرفية نحو المال في الكيس ونظرت في الكتاب وللاستعلاء نحو قوله تعالى ولاصلبنكم في جذوع النخل

٢١ . مضاف الیه مضاف یعنی شرا مضاف الیه خبر مبتدا ای مقدر یعنی مثاله مثال و جمله اسمیه خبر الایة ... به تقدیر مرفوع بودن

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

اسم مفعول

انا اختصاص لازم و متعدی

و ضمیر مرفوع متصل واحد مؤنث غایب

بر ای الصاق الاسم معرّف و منصرف صحیح مبنی بر کسر

استغراق مجرور لفظا موصوف

لفظا معرف باللام محلا صفت ...

و آن ضمیر موافق ... جمع مذکر تانیث تعریف تنکیر

چهار از آن یافته شود ... مثال

موصوف و صفت ... و اینجا برای توضیح است

موصوف با صفت هر دو معرفه ...

متعلق ... برای الصاق

مجرور لفظا مضاف ... محلا مضاف الیه

جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا حال

مؤكد ... صفت و ضمیر ...

... که پیوسته و دوان مستتر بود فاعل آنکم ضمیر منصوب متصل جمع مذکر حاضر مفعول به فی جار برای استعلای حقیقی بمعنی علی مبنی بر سکون ... مرفوع

قوله ودرآية واو عاطفه يا استينافيه رب مراد لفظا مرفوع محلا ابتدا التقليل ظرف مستقر مرفوع محلا خبر وجمله اسميه خبريه معطوفه يا مستانفه ١٢ نبين

التركيب للصفحة المهندسة ٢٣ بهندسة

قوله اذا فعال ناقصه ضمير مرفوع واحد مونث غائبه راجع بكان مضمر دران اسم زائده منصوب لفظا خبر فعل ناقص با اسم وخبر جمله فعليه خبريه معطوفه يا مستانفه ١٢

قوله تحوز تعالى تركيبش مكرر گذشت ١٢

قوله ليس كذا ليس فعل ناقص براى نفى مضمون جمله در زمان حال يا مطلقا اسم مرفوع وخبر منصوب مثل اخوات خود

حذف آن ازان فراغ يافته مستثنى عمل نمايد بگيرون با اسم وخبر جمله فعليه خبريه معطوفه ١٢ تبيين ابو سعيد غازى

النوع الاول حروف الجر

والكاف للتشبيه نحو زيد كالاسد وقد تكون
زائدة نحو قوله تعالى ليس كمثله شيء ومذ
ومنذ لابتداء الغاية في الزمان الماضي نحو
ما رايته مذ يوم الجمعة او منذ يوم الجمعة
اي ابتداء عدم رؤيتي اياه كان يوم الجمعة
الى الآن وقد تكونان بمعنى جميع المدة نحو
ما رايته مذ يومين او منذ يومين اي جميع
مدة انقطاع رؤيتي اياه يومان ورب
للتقليل ولا يكون مجرورها الا نكرة

النوع الاول حروف الجر

موصوفة ولا يكون متعلقه الا فعلا ماضيا

نحو رب رجل كريم لقيت وقد تدخل على الضمير

المبهم ولا يكون تمييزه الا نكرة موصوفة

نحو ربه رجلا جوادا والواو للقسم وهي

لا تدخل الا على الاسم الظاهر لا على المضمر

نحو والله لاشربن اللبن وقد تكون بمعنى رب

نحو وعالم يعمل بعلمه اي رب عالم يعمل بعلمه

والتاء للقسم وهي لا تدخل الا على اسم الله

تعالى نحو تالله لاضربن زيدا اعلم انه لا بد

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة ٢٢

استثنای حکمی الفعیم مجرور بحای
لفظا موصوف الکبیم اسم مفعول ضمیر
دران نایب فاعل مجرور لفظا صفت موصوف
موصوف باصفت مجرور بحا مجرور متعلق فعل
بافاعل متعلق جمله فعلیه خبریه معطوف
قوله ولا یکون الا واو عاطفه یا برای استیناف
لا یکون مضارع منفی حرف رفع لفظا از افعال ناقصه
خواهان اسم مرفوع وخبر منصوب بتمیز مرفوع
لفظا مضاف ونسبت مجرور محلا مضاف الیه
واضافت لامی الا اسم الا حرف استثنا نکره
منصوب لفظا موصوف باموصوفه که اسم
مفعول ضمیر دران نایب فاعل راجع بنکره منصوب
لفظا صفت بست مستثنای مفرغ خبر فعل ناقص
بااسم وخبر جمله فعلیه خبریه معطوفه یا مستانفه
شد فائده مستثنای مفرغ آنکه عامل مستثنی
بسبب حذف مستثنی منه فارغ باشد در مستثنی عمل نموده
وازینجاست که اعرابش بحسب عامل باشد
قوله نحو ما جاء الا القوم معلوم ...

یا اعتراضیه حتی
ضمیر مرفوع منفصل مرفوع محلا
مبتدا الا تدخل مضارع منفی مرفوع
لفظا ضمیر دران راجع بتا فاعل
الا حرف استثنا حکمی جار بحای
استثنای حکمی اسم مجرور لفظا مضاف
لفظا جلاله مجرور لفظا مضاف الیه
واضافت لامی ذوالحال حالی
بتقدیر قد حسب ترکیب سابق جمله فعلیه
خبر منصوب محلا الحال انجلا ...
منصوب ...
مضاف بامضاف الیه مجرور ...
مستثنای مفرغ متعلق فعل ...
محذوف ای علی احد و باقی معلوم
قوله نحو ما اسد الا صبرین ...
الیتین ...

التركيب للصفحة الهندسة بهندسة ٣٤

مطلق فعل مقدر یعنی اعنی
یا امثل پس بر تقدیر اول جمله اسمیه
و بر تقدیر ثانی فعلیه و بهر حال
جمله مبینه که محلی از اعراب ندارد ۱۲
قوله یمین ابو سعید خان
قوله و والله لافعلن کذا او و ما هو
و التمیز بیان سابق قسم لافعلن
واحد متکلم مضارع معروف
با لام و نون تاکید مبنی
ما بعض بر فتح بلحوق نون تاکید
ضمیر مستتر دران و انا مع ضمیر باشد
فاعل کذا کنایت از فعل
مفعول به منصوب
محلا مفعول به فعل با فاعل
و مفعول به جمله فعلیه
خبریه

لفظا كان او تقديرا نحو وان اطعتموهم انكم لمشركون اي والله ان اطعتموهم

للقسم من الجواب فان كان جوابه جملة اسمية

فان كانت مثبتة وجب ان تكون مصدرة

بان او لام الابتداء نحو والله ان زيدا قائم

والله لزيد قائم وان كانت منفية كانت

مصدرة بما ولا وان مثل والله ما زيد قائما

والله لا زيد في الدار ولا عمرو والله ان زيد

قائم وان كان جوابه جملة فعلية فان كانت

مثبتة كانت مصدرة باللام وقد او باللام

وحده مثل والله لقد قام زيد والله لافعلن كذا

النوع الاول حروف الجر

وان كانت منفية فان كانت فعلا ماضيا كانت
مصدرة بما مثل والله ما قام زيد وان كانت
فعلا مضارعا كانت مصدرة بما ولا ولن مثل
والله ما افعلن كذا او والله لا افعلن كذا
والله لن افعل كذا وقد يكون جواب القسم
محذوفا ان كان قبل القسم جملة كالجملة التي
وقعت جوابه مثل زيد عالم والله اي والله ان
زيدا عالم او كان القسم واقعا بين الجملة
المذكورة مثل زيد والله عالم اي والله ان

النوع الاول حروف الجر

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

...يعنی من باشد چون خاتم فضة و در حالتی که بمعنی لام مثل فضة خاتم و در اضافت بمعنی من و فی تقدیر من و فی ... بخلاف

قوله مثل والد ما قام زید مثل ... منصرف صحیح ... لفظا ... مبتدای محذوف ... یا منصوب است ... معنی یا مصدریت ... مقدر و مضاف ... مجرور محلا اگر از ان لفظ ما اراده کرده ... قسم ... زید مرفوع لفظا فاعل ... خبر ... جواب قسم ... محلا مضاف ... مفعول به یا مفعول مطلق مبتدای مقدر ... بتقدیر اول یا فعل مقدر یا فاعل ... مفعول به یا فعل مقدر ... مطلق جمله فعلیه ... تقدیر ... قوله وان کانت ... حسب ترکیب

... او الجائی منصوبند بعضی با وقت ... احتمالات ست ... لفظا معناف ... مفعول فيه اسم فاعل ... اسم مفعول منصوب لفظا ...

[illegible]

الترکیب
للصفحة المهندسة
سنة ١٦

[illegible]

... همچنین هذا القوم زید ١٢ ... تبیین ابو سعید خانی

[illegible]

نيد اعالم وحاشا وخلا وعدا كل واحد منها

للاستثناء مثل جاءني القوم حاشا زيدٍ وخلا

زيدٍ وعدا زيدٍ وقال بعضهم ان الاسم الواقع بعدها

يكون منصوبا على المفعولية فحينئذ تكون هذه

الالفاظ افعالا والفاعل فيها ضمير مستتر دائما

فالمثال المذكور في معنى جاءني القوم حاشا

زيدًا وخلا زيدا وعدا زيدا واذا وقعت خلا

وعدا بعد ما مثل ما خلا زيدا وما عدا

زيدا او في صدر الكلام مثل خلا البيت

النوع الاول حروف الجر

زيدا وعدا القوم زيدا تعينتا للفعلية

النوع الثاني

الحروف المشبهة بالفعل وهي تدخل على المبتدأ
والخبر تنصب المبتدأ وترفع الخبر فهي ستة
حروف إنّ وأنّ وهما لتحقيق مضمون الجملة
الاسمية مثل ان زيدا قائم اي حققت
قيام زيد وبلغني ان زيدا منطلق اي بلغني
ثبوت انطلاق زيد وكأنّ وهي للتشبيه
نحو كأنّ زيدا اسد ولكنّ وهي

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة

۳۲

لفظ جزم بسکون لام و نصب نقوه

لفظ فصل لازم ضمیر مرفوع متصل واحد مونث

غائب مستتر درو راجع بجمله که آن راجع مجرد

فاعل فعل جار برای استعلای حکمی الکتبا

معرف بلام استغراق مجرور لفظا معطوف علیه

واو عاطفه آخر نشرح مذکور مجرور لفظا معطوف

معطوف علیه با معطوف مجرور جار با مجرور ظرف

لغو متعلق فعل فعل با فاعل و متعلق جمله فعلیه

خبریه صغری مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله

اسمیه خبریه کبری معطوف یا مستانفه و معترضه

و نقدیر یکی از حروف مشبهة بالفعل یا مبتدا

گویند و نصب المبتدأ الی الخبر و مجموع مبتدا

جمله اسمیه خبریه صغری مرفوع محلا خبر

و النوع الثانی ابتدا و مجموع جمله اسمیه خبریه

کبری مستانفه گویند و ممکن که وی اوحال

از ضمیر المشبهة بود و بدین تقدیر جمله منصوب

المحل باشد و واو حالیه و شرط حالیت جمله

اسمیه که واو و ضمیر باشند هر دو

موجود است ۱۲

خبر از کان گردیده ۱۲ قوله نحو مرفوع یا منصوب لفظا مضاف و کان زیدا الخ مراد لفظ مجرور محلا مضاف الیه

فاعل مفعول به مجرور محلا ... جمله فعلیه خبریه

قوله یا معنی ان الخ واو عاطفه ... فعل ماضی متعدی ... فتحه نون ...

و یا عماد و نشرح مذکور سابق ... منصوب متصل واحد متکلم منصوب محلا

مفعول به ان نفع ... بجای مفرد فاعل باشد ... حروف مشبهة بالفعل برای تحقیق مضمون

جمله ... زیدا منصوب ... فاعل ... لفظا اسم مطلق ... لفظا خبر ان با اسم و خبر جمله اسمیه خبریه

بتاویل مفرد فاعل ... جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه ... بواسطه عطف ...

التركيب الصفحة المهندسة بهندسة ۳۵

قوله ولكن بكر اخاك لكن از حروف [illegible] مشبهه بفعل برای دور کردن [illegible] از کلام سابق پدید اشود مبنی بر فتح خبر ان اسم منصوب لفظا اسم خاص [illegible] برای منصوب فاعل ضمیر در ان راجع بکر فاعل اسم فاعل یا فاعل مرفوع لفظا [illegible] لکن یا اسم [illegible] مستثنات منصوب محلا [illegible] قوله وما جاءنی الا زید و عاطفه [illegible] ما نافیه از حروف غیر عامله در لفظ [illegible] فعل [illegible] منصوب فاعل با فاعل و مفعول [illegible]

برای تشبیه مضمون جمله بمضمون جمله دیگر چنانکه کاف قبل لحوق مای کافه برای تشبیه مفرد بمفرد بود مثل

قوله ای فاتی [illegible]
ای حرف تفسیر [illegible]
برای تفسیر [illegible]
مجرور لفظا مضاف [illegible]
موصوف [illegible]
[illegible] فاعل [illegible]
در ان راجع [illegible]
[illegible] برای ابتدای غایت [illegible]
لفظا موصوف [illegible]
راجع بکلام [illegible] متعلق
صفت [illegible]
موصوف با صفت [illegible]
[illegible] فاعل [illegible]
موصوف [illegible]
[illegible] مفعول [illegible]

ها حرف تنبیه
برای آگاه ایندن مخاطب
ذا اسم اشاره مبنی بر سکون برای واحد
مذکر مشار الیه او دفع التوهم مذکور سابقا
مجرور محلا جار با مجرور متعلق مقدم کا حرف
نفی از حروف غیر عامل لفظی در مضارع
مضارع صحیح مجرد از ضمائر بارزه مرفوع لفظا
بعامل معنوی ضمیر مرفوع متصل مونث
غائبه مضمر در ان راجع بکن فاعل الا
حرف استثنا بین ظرف منصوب لفظا مضاف
الجالسین مبنی که رفع بالف و نصب و جر بیا
ساکن ما قبل مفتوح بود مجرور لفظا موصوف
اللتین مجرور محلا اسم موصول برای تثنیه مونث
مبنی بر یای ما قبل مفتوح در حالت نصب
و جر بود اما صلهٔ تکونان [illegible]
لفظا [illegible] ثبوت نون علامت [illegible]
فعل ناقص [illegible] ضمیر در ان راجع باللتین
[illegible] محلا اسم [illegible]
منصوب لفظا و علامت
نصب

[illegible] تاکید [illegible] راجع
[illegible] ضمیر [illegible] برای
نقشوع [illegible] بالعموم [illegible] متعلق
[illegible] با فاعل با مجرور لفظا [illegible]
الصاق حقیقی [illegible] فاعل [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] فعلیه [illegible]
[illegible] صفت [illegible] موصوف [illegible]
[illegible] مضاف الیه [illegible] مستثنی [illegible]
[illegible]

قوله ولیت [illegible] و قوله [illegible] در ترکیب این [illegible]

[illegible] بمعنی اقتران دو فعل در وجود نحو ادخل کما یسلم الامام و کما قام زید قعد عمرو [illegible]

النوع الثاني الحروف المشبهة بالفعل

للاستدراك اي لدفع التوهم الناشي من الكلام

السابق ولهذا لا تقع الا بين الجملتين اللتين

اى لكونه لدفع التوهم الناشي من الكلام السابق ۱۲ — الموجبة والدافعة ۱۲

تكونان متغايرتين بالمفهوم مثل غاب زيد

لكن بكرا حاضر وما جاءني زيد لكن عمرا جاءني

اى ما غاب ۱۲

وليت وهي للتمني مثل ليت زيدا قائم اي

اتمني قيامه ولعل وهي للترجي مثل لعل

اى اتمني حصول صفة القيام له ۱۲ — اى لانشاء الترجي ۱۲

السلطان يكرمني والفرق بين التمني والترجي ان الاولى

يستعمل في الممكنات كما مر والممتنعات مثل ليت

المترقبة وغير المترقبة ۱۲ — من الامثلة ۱۲

الشباب يعود والترجي مخصوص بالممكنات

و آن عبارت ست از اشتعال حرارت غريزيه حيوان و قوت آن ۱۲

فلا يقال لعل الشباب يعود وتدخل ما الكافة على جميعها فتكفها عن العمل كقوله تعالى انما الهكم اله واحد وانما زيد منطلق

معبود شما يعني معبود يكتا است ١٢ فتح الرحمن

النوع الثالث

ما ولا المشبهتان بليس في النفي والدخول على المبتدأ او الخبر ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وتدخل ما على المعرفة والنكرة مثل ما زيد قائما ولا تدخل لا الا على النكرة نحو لا رجل ظريفا

النوع الرابع

النوع الثاني ما ولا المشبهتان بليس

ظرفیه منصوب لفظا خبر لا با اسم و خبر جمله اسمیه خبریه محکیه محلا صفات لیما و باقی بدستور قوله النوع الرابع هر دو معرف بلام عهد موصوف با صفت موضع مرفوع لفظا مبتدا

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة ٣٦

قوله آنها مسند باشد و خبر و دیگر مشبه بفعل بعد جز و دو

مضارع ابتدا فعل فاعل خبر جواز بر بودن فعل

مضارع ضمیر مرفوع متصل بیای واحد

غائب مجرور راجع بشی فاعل فعل با فاعل

جمله فعلیه بتجربه مرفوع محلا

با اسم و خبر جمله اسمیه انشائیه مرفوع محلا

فاعل فعل با فاعل جمله فعلیه بتجربه معطوفه

نتیجه که از کلام سابق پیدا شده یا جزای

شرط محذوف که سابق مذکور شده

قوله و تزحل الخ واو عاطفه برای استیناف

تزحل مضارع صحیح مجرد از ضمائر بارزه مرفوع

لفظا بعامل معنوی فعل لازم مراد لفظ

بر سکون مرفوع محلا موصوف الکافرة

معرف بلام عهد اسم فاعل با ضمیر در آن

راجع بما فاعل مرفوع لفظا صفت موصوف

زیرا که موصوف هم معرفه است

هرگاه مراد لفظ بود علم باشد

در علم معرفه بود

پس اعراب این مستثنی بحسب عوامل باشد و وجه تسمیه مفرغ اینکه عامل را از عمل در مستثنی منه بسبب حذف آن فراغت داده شد

محمد مجرور لفظا مضاف الیه باقی مثل سابق سوال بر تقدیر بودن حرف ندا قائم مقام ادعو یا ادعو باید که جمله خبریه باشد نه انشائیه جواب مقصود از فصل انشاست

و مفعول به جمله فعلیه خبریه معطوفه عوض جزا یا مثل عوض جزای جمله آینده گردید ۱۲ تبیین

الترکیب
للصفحة الهندسة
بهندسة
۳۹

جواب اسم هر فعل در مقام آن فعل جاری شود سوال اگر حروف ندا اسم فعل باشند باید که بدون منادی جمله باشند

النوع الرابع نواصب الاسم

حروف تنصب الاسم فقط وهي سبعة احرف

الواو وهي بمعنى مع نحو استوى الماء والخشبة

برابر شد آب با مقياس ۱۲

والا وهي للاستثناء نحو جاءني القوم الا زيدا

ويا وهي لنداء القريب والبعيد وايا وهيا

وهما لنداء البعيد واي والهمزة المفتوحة

وهما لنداء القريب وهذه الحروف الخمسة

تنصب الاسم اذا كان مضافا الى اسم آخر نحو

ذلك الاسم الذي دخلت هي عليه ۱۲

يا عبد الله وايا غلام زيد وهيا شريف القوم

واي افضل القوم واعبد الله وترفع الاسم

ان لم يكن ذلك الاسم مضافا مثل يا زيدُ ويا رجلُ

النوع الخامس

حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف أن ولن وكي واذن فأن للاستقبال وان دخلت على الماضي نحو اسلمت ان ادخل الجنة وان دخلت الجنة وتسمى هذه مصدرية ولن لتاكيد نفي المستقبل مثل لن تراني واصلها لا ان عند الخليل فحذفت الهمزة تخفيفا فصارت لان

متصلة ايضا في بعض الاحيان

النوع الخامس نواصب المضارع

[illegible]

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسه

قوله ان ... [illegible]

قوله مثل مضاف یا حرف موجود است تبیین ... الاوّل دال براو محذوف ... فعل مقدّر ... فاعل ... مستتر ضمیر ... فاعل زید ... مفعول به ... علامت رفع ... مفعول به فعل یا نائب فعل یا اسم فعل ... وبرین قیاس ... **قوله** النوع الخ النوع مرفوع لفظا موصوف الخامس مرفوع لفظا صفت موضع موصوف یا صفت مبتدا ... بجای جمع قلّت ... مستعمل شود مرفوع لفظا موصوف تنصب مرفوع لفظا ... راجع بمحذوف فاعل الفعل ضمیر دران بالمضارع منصوب لفظا موصوف مفعول به منصوب لفظا صفت موضع مفعول به فعل با فاعل و مفعول جمله فعلیه خبر مبتدا با خبر جمله ... **قوله** ... ضمیر مرفوع ...

قوله فصارت الخ فا نتیجه یا برای تفریع یا فصیحه صارت فعل ناقص ضمیر دران راجع بالان

قوله وان ... مفعول به فعل با فاعل و مفعول ... جمله ... ان ناصب مضارع ... بمعنی مصدر ... بالجملة که مفعول ... بتاویل مفرد ... محلا مفعول به ... عطف ... **قوله** ... کرفع و نصب تقدیری ... بحذوف ... [illegible]

[illegible]

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسه

خبریت از یک مبتدای محذوف کہ یا ما بر بدلیت از تحت یا ما بر
یا شیء مثلا یا ما بر یکی از معطوف علیہا
خبر از هم مبتدای جداگانہ کہ اصما و ثانیہا
دیگر باشد و یا مجرور محلا بنا بر بدلیت
از حرف یا یا بنا بر جر جوار و یا منصوب بنا بر
مفعولیت از فعل مقدر یعنی اعنی ۱۲

قوله واللام اللام الخ واو عاطفہ کلام
اللام مضاف با مضاف الیہ مرفوع
خواه مجرور لفظا معطوف بر ترکیب
یا یعید و ہمچنین واو عاطفہ لا م
لفظا مرفوع خواه مجرور محلا مضاف
الیہ مجرور لفظا کہ مضاف الیہ
معطوف بر ترکیب

ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين فبقيت لن

وكي للسببية اي يكون ما قبلها سببا لما بعدها

مثل اسلمت كي ادخل الجنة فان الاسلام سبب

لدخول الجنة واذن للجواب والجزاء وهو لا يتحقق

الا في الزمان المستقبل فهي لا تدخل الا على الفعل

المستقبل مثل اذن تدخل الجنة في جواب من قال اسلمت

النوع السادس

حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة

احرف لم ولما ولام الامر ولا النهي

النوع السادس الحروف الجازمة

النوع السادس الحروف الجازمة

وان للشرط والجزاء فلم تجعل المضارع ماضيا

مقتضية ۱۲ ع

منفيا مثل لم يضرب بمعنى ما ضرب ولمّا

مثل لم لكنها مختصة بالاستغراق مثل لما يضرب

يعني مثل لم است در گردانيدن معنى مضارع بمعنى ماضى منفى ۱۲ ع

زيد اي ما ضرب زيد في شيء من الازمنة

الماضية ولام الامر وهي لطلب الفعل اما

عن الفاعل الغائب مثل ليضرب او عن الفاعل

وآن بسيار شائع نيست ۱۲

المتكلم مثل لاضرب ولنضرب او عن المفعول

الغائب مثل ليضرب او عن المفعول المخاطب

مثل لتضرب او عن المفعول المتكلم مثل لاضرب

فلتفرحوا ودر حديث لتاخذوا مصافكم بصيغهاى مخاطب معروف لهذا ترك نموده ۱۲ ع تبيين

هو آشکار است جائی که میفرماید انما عملت لام الامر الجزم تشابهتها ان فی لزومها المضارع و نقل معناه من الاخبار الی الانشاء انتهی من هو ضع احتاجه

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

ذو الحال ذات و همچنین
کلام مرفوع محلا
الا فی الحال بدون تاویل
اللام مع المضارع مع الجملة الفعلیة
محلا حال بدون ضمیر راجع

قرینه یا بعید متعلق طلب بواسطه عطف ۱۲ تبیین ابو سعید خانی قوله مثل لیضرب حال مثل

و ضمیر راجع بذو الحال موجود و برین تقدیر امثله خبر از لام الامر و همچنین در باقی حروف آینده که حروف مسطوره مبتدا باشند و امثله خبر و جملات متوسطه معترضه خواه حالیه تا تامی

٣٦

قوله والجملة الاولى الخ واو برای عطف یا استیناف الجملة یالام عهد مرفوع لفظا موصوف الاولى مرفوع تقدیرا بسبب تعذر صفت موصوف با صفت مبتدا

ان تضرب اضرب الخ ١٢ تعیین

وان یا حال مبتدا وخبرش مثل ان وبلا تاویل بر مذهب دیگران

بمذهب ابن حاجب بتقدیر حکم المحل ازان بتاویل فاعلیت او

باشد ودر تقدیر ثانی حالیه منقوب تقدیر اول جمله مذکوره معترضه

بلا اعتراضیه یا حالیه منتزلیس

والواو قوله ودی را ٢١ تا نگوید یا مستانفه کبری وذات وجهین گذشت

خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه خبر معطوف جمله فعلیه صغری

ناقص ضمیر دران راجع بجمله اسم منصوب لفظا خبر فعل ناقص با اسم وخبر جمله فعلیه صغری خبر مرفوع محلا مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه کبری ذات وجهین معطوف یا مستانفه گردید ١٢ تعیین

قوله والثانية الخ واو عاطفة الثانية مرفوع لفظا مبتدا ...

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

ولنضرب ولا النهي وهي ضد لام الامر اي

لطلب ترك الفعل اما عن الفاعل الغائب

او المخاطب والمتكلم مثل لا يضرب ولا نضرب

ولا اضرب ولا تضرب وان وهي تدخل على

الجملتين والجملة الاولى تكون فعلية والثانية

قد تكون فعلية وقد تكون اسمية وتسمى الاولى

شرطا والثانية جزاء فان كان الشرط والجزاء

او الشرط وحده فعلا مضارعا فجزمه ان على سبيل

الوجوب مثل ان تضرب اضرب وان تضرب ضربت

گفته اند که بودن شرط مضارع وجزا ماضی مستحسن نیست زیرا که در صورت سببیت مستقبل برای ماضی باشد

النوع السادس الحروف الجازمة

مضارعا دون الخ مصنف ره حكم دو قسم يعني بودن شرط وجزا يا فقط شرط فعل مضارع دريجا بيان فرموده

وان تضرب فزيد ضارب وان كان الجزاء وحده فعلا مضارعا فجزمه على سبيل الجواز نحو ان ضربت اضرب

النوع السابع

اسماء تجزم الفعل المضارع حال كونها مشتملة على معنى ان وتدخل على الفعلين ويكون الفعل الاول سببا للفعل الثاني ويسمى الاول شرطا والثاني جزاء فان كان الفعلان مضارعين او كان الاول مضارعا دون الثاني فالجزم واجب في المضارع وهي تسعة اسماء

النوع السابع اسماء جوازم المضارع

التركيب
الصغير المهندسية
بهندسة

... عاطف بشرح سابق كان حسين ناقص الاول مرفوع لفظا اسم معنا ... منصوب لفظا خبر ... منصوب

چنانکه بکرات ومرات گذشت ۵ قوله ایهم ای مرفوع لفظا مضاف بغیر تمیم مبتدا و مثل خبر من دخیرش نیز اختلافست یعنی نزد بعضی خبرش نیست و نزد بعضی خبرش ... است

الترکیب للصفوة المهندسة

قوله ...

جمع مذکر سالم وقت اضافت با اسم

مجرور تقدیرا مضاف الی المعقول معرفت

مستثنی ای ...

یعنی مجرور ...

[illegible]

من وما واي ومتى وايناواني ومهما وحيثما

واذما فمن وهو لا يستعمل الا في ذوي العقول

نحو من يكرمني اكرمه اي ان يكرمني زيد

اكرمه وان يكرمني عمرو اكرمه وما

وهو لا يستعمل الا في غير ذوي العقول

غالبا نحو ما تشتر اشتر اي ان تشتر الفرس

اشتر الفرس وان تشتر الثوب اشتر الثوب

واي وهو لا يستعمل الا في ذوي العقول

وتلزمه الاضافة مثل ايهم يضربني اضربه

النوع السابع اسماء جازمة للمضارع

النوع السابع اسماء تجزم للمضارع

اي ان يضرب زيد اضربه وان يضرب عمرو
اضربه ومتى وهو للزمان مثل متى تذهب
اذهب اي ان تذهب اليوم اذهب اليوم وان
تذهب غدا اذهب غدا واينما وهو للمكان
مثل اينما تمش امش اي ان تمش الى المسجد
امش الى المسجد وان تمش الى السوق امش
الى السوق وانى وهو ايضا للمكان مثل انى
تكن اكن اي ان تكن فى البلدة اكن فى البلدة
وان تكن فى البادية اكن فى البادية ومهما

چند بار تکرار مضارع مجزوم وجوبا بسکون نون فعل امر بیان مسطور ضمیر در وی مجرور باشد مستتر در اسما فاعل بی جا ربا بی ظرفیت حقیقیه البلدة معرف بلام عهد مجرور لفظا بلد

التركيب للصيغة المهندسية بهندسة

مجلا مبتدا وتاکید لانه تاکید

مبتدا الکرمان بجار مجرور ظرف مستقر

معلا مجرور مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه

ویکن کرمتی ذو المعال الاشد بر عقیده ببین

یا جمله اما وال الکرما عل مستتر ضمیر فعل مفتقد

را یعنی مجرم و اعالیه بو الکرمان مجلا

خبریه منصوب محلا حال ذو الامعال بالمعال جبرا

مجرور شکل مثل متی تقدم

جمله سرجمله صغری را اعتر اضیه

گویند و جمله اسم تصغیر در بین تقدیر

مبتدا خود ابر وبود و مثل متی تقدیر آخر

چنانکه گویند و کرده شد

قوله مثل متی تقدم مثل غضا

بمحال صغری بمضاف متی منصوب محلا

یا ظرفیت مستقر اوات او کلمات ممادات

خواه ان مستتر در و مثل آن تقدم کمضاف

مجزوم مجرم وابجه عضه خطا به رسم باشد

و لان واسما مستتر با اشرف فاعل

مجرور مضاف الیه

بمکن آنکه معرف سوال خبر کان یا مشابه بخبر مبتدا است و لیکه اصل و سعه یا مفعول ثانیه بمنصوب

الترکیب للصفحة الهندسة بهنا[؟]

مسائل بطالب است لهذا انگرا بیان در ترکیب سوی کار آمد و قدما هم چنین نموده اند چنانکه شیخ بوعلی سینا در کلیات

قوله ای ان تقصد یعنی اعنی یا امثل

ولالت میکند بر این قول عرب بهذا اول منکم بر این تقدیر غیر منصرف بود بوصفیت و وزن فعل مثل لقیته عاما اول و نزد بعضی اصلش ووال بود وقل

ومهما وهو للزمان مثل مهما تذهب اذهب

اي ان تذهب اليوم اذهب اليوم وان

تذهب غدًا اذهب غدًا اوحيثما وهو

للمكان مثل حيثما تقعد اقعد اي ان

وللزمان ايضا ١٢ مغني

تقعد في القرية اقعد في القرية وان تقعد

بالفتح ديه ١٢

في البلدة اقعد في البلدة واذما وهو يستعمل

في غير ذوي العقول مثل اذما تفعل افعل

اي ان تفعل الخياطة افعل الخياطة وان

درزی گری کردن از ضرب ١٢ صراح

تفعل الزراعة افعل الزراعة وان كان

النوع السابع اسماء تجزم المضارع

وثانی برای مکان وایهما منصوب علی الظرفیة باشند اگرچه متضمن معنی شرط نموده اند

الفصل الثاني مضارعا دون الاول فالوجهان في المضارع الجزم والرفع مثل اذا ما كتبت اكتب

النوع الثامن

اسماء تنصب الاسماء النكرات على التمييز وهي اربعة اسماء الاول لفظ عشر او عشرون او ثلثون او اربعون او خمسون او ستون او سبعون او ثمانون او تسعون اذا ركب مع احد واثنين او ثلث واربع او خمس او ست او سبع او ثمان او تسع فان كان المميز مذكرا فطريق التركيب في لفظ احد

النوع الثامن اسماء ناصبة النكرات

جار با مجرور متعلق التركيب ظرف لازم النصب مضاف عشر مراد لفظا مجرور لفظا مضاف اليه مضاف با مضاف اليه

بدل الكل

باخبر از ابتدای مقدر یعنی

هما یرون تقدیر جمله اسمیه خبریه بود یا منصوب

لفظا بنا بر مفعولیت از فعل مقدر یعنی اعنی

در بنصورت جمله فعلیه باشد ۱۲ تمیمین

قوله مثل اذا کتبت آه مثل مرفوع یا منصوب

لفظا مضاف اذا کلمه شرط برای زمان

مستقبل بمعنی ماضی ناقص

بنا بر معرفت از شرط کتبت فعل ماضی

ومعنی مستقبل سبب اذا جمله فعلیه خبریه

شرط الکتبه مضارع مجرد از ضمائر بارزه

ونون تاکید که رفعش بضمه باشد بنصب

بفتحه وجزم بسکون لام مجزوم جزا از معنی

غیر مستقیم تنصیب ضعف عمل حرف شرط بعلت حائل

آمدن ماضی یا تقدیر عمل بسبب

تقدیم جزا وتاخیر شرط که این هر سه ضعف

عمل حرف شرط اند فعل ضمیر واحد متکلم

دران مستتر فاعل فعل با فاعل جمله فعلیه

خبریه جزا شرط با جزا جمله شرطیه

مجرور محلا

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

پس آوردن ... مقام مهم واجب ... مثل ... سایلت ... بیک این ضابطه را یاد باید داشت که بسیار بکار آمدنیست بالجمله ...

[illegible]

لقد مثل يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نورا مبينا فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه وفضل

... فى التركيب فى الواحد والاثنين ... يكن ... التركيب

التركيب
الصفحة الهندسية
الخامسة

[illegible]

واثنان مع عشر ان تقول احد عشر رجلا واثنا عشر
رجلا بتذكير الجزئين وان كان مؤنثا فتقول احدى عشرة
امرأة واثنتا عشرة امرأة بتانيث الجزئين وطريق
تركيب غيرها الى تسع مع عشر ان تقول في المذكر
ثلثة عشر رجلا واربعة عشر رجلا الى تسعة عشر
رجلا بتانيث الجزء الاول وتذكير الجزء الثاني
وفي المؤنث ثلث عشرة امرأة واربع عشرة
امرأة الى تسع عشرة امرأة بتذكير الجزء الاول
وتانيث الجزء الثاني واما طريق التركيب في الواحد

النوع الثامن اسماء تنصب المنكرات

والاثنين الى تسع مع عشرون واخواته الى تسعين
على سبيل العطف فان كان المميز مذكرا فتقول في
تركيب الواحد والاثنين لا في غيرهما احد وعشرون
رجلا واثنان وعشرون رجلا بتذكير الجزء الاول
وان كان المميز مؤنثا فتقول احدى وعشرون امرأة
واثنتان وعشرون امرأة بتانيث الجزء الاول وفي
تركيب غير الواحد والاثنين الى تسع مع عشرين
تقول في المميز المذكر ثلثة وعشرون رجلا
واربعة وعشرون رجلا بتانيث الجزء الاول وفي المميز المؤنث

النوع الثامن اسماء ناقصة للنكرات

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

التركيب
الصفحة المهندسة
بهندسة ٦٣

واو عاطفه كم خبريه مميز مضاف غلمان جمع مكسر منصرف غلام مجرور لفظا تمييز و مضاف اليه كم با تمييز

قوله
كريمة
بعطف بيان
يا بدل الكل يا معطوف
معطوف
صفت او صحيحة
يا بدل الكل يا معطوف
بعطف بيان كره اين هم مثل مفعول فيه
متعلق به بيناية موصوف يا صفت پس يا بدل
يا بدل الكل يا معطوف عليه يا معطوف
بعطف بيان با مجرور و عامل با مجرور و متعلق
تعقول بواسطه عطف بر مفعول اليه الاكثر
بر اين تقدير بر تقدير عبارت چنين بود
تعقول على قياس المذكور
المذكور

ومثل هذا القياس اين وقيش
... بر القياس بايد كرد قبل التبع
عبارت ... التعبير بر التاكيد ...
... باضافه باستثنا ...
... وكرد ما طفه ... بيان ...
... بيان ... القياس ...
... التعليق ... القياس ...

ثلث وعشرون امرأة واربع وعشرون امرأة بتذكير

الجزء الاول وعلى هذا القياس الى تسع وتسعين

والثاني كم ومعناه عدد مبهم وهو على نوعين

احدهما استفهامية ان كان متضمنا لمعنى الاستفهام

وهو ينصب المميز مثل كم رجلا ضربته والثاني خبرية

مفردا خاصة ١٢ صمديه

ان لم يكن متضمنا لمعنى الاستفهام وهو ينصب المميز

ان كان بينهما فاصلة مثل كم عندي رجلا وان

لم تكن بينهما فاصلة تمييزه مجرور بالاضافة اليه مثل

مفردا او مجموعا ١٢ صمديه

كم رجل ضربت وكم غلمان اشتريت والثالث كاين

النوع الثامن اسماء الكنايات

وهو مركب من كاف التشبيه واي لكن المراد منه

عدد مبهم لا المعنى التركيبي مثل كاين رجلا لقيت

بسیاری از مردان را ملاقات کردم

وقد يكون متضمنا لمعنى الاستفهام نحو كاين رجلا

خلافا للجمهور — چند مرد

عندك والرابع كذا وهو مركب من كاف التشبيه

وذا اسم الاشارة ولكن المراد منه عدد مبهم

بمعنى چندین

ولا يكون متضمنا لمعنى الاستفهام مثل عندي كذا رجلا

اتفاقا

النوع التاسع

اسماء تسمى اسماء الافعال وانما سميت باسماء الافعال

لان معانيها افعال وهي تسعة ستة منها

النوع التاسع اسماء الافعال

٦٥

التركيب
للصفحة المهندسة
بهند لكنة

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

فاعل مرفوع لفظا لام جار برای صله متعدد مراد لفظا یعنی بسکون مجرور محلا و منصوب یعنی که مفعول به بغیر

مع تا بر فاعل
ضمیر در ان راجع به ...
مرجع خود که اسم ان است مرفوع لفظا
لام جار برای صله اعنی مراد لفظا یعنی بسکون
مجرور محلا و منصوب یعنی که مفعول به بغیر
مرجع بواسطه موضع است و آن یا بت
فاعل متعلق که مفعول به بغیر محیست
خبر ان یا اسم ...
قوله ...

موضوعة للامر الحاضر وتنصب الاسم على المفعولية

احدها رويد فانه موضوع لامهل وهو يقع في اوّل

الكلام مثل رويد زيدا اي امهل زيدا وثانيها بله

فانه موضوع لدع مثل بله زيدا اي دع زيدا وثالثها

دونك فانه موضوع لخذ مثل دونك زيدا اي

خذ زيدا ورابعها عليك فانه موضوع

لالزم مثل عليك زيدا اي الزم زيدا وخامسها

حيهل فانه موضوع لايت مثل حيهل الصلوة

اي ايت الصلوة وسادسها ها فانه موضوع

النوع التاسع اسماء الافعال

النوع التاسع أسماء الأفعال

خذ مثل ها زيدًا أي خذه زيدًا وقد جاء فيه ثلث

لغات هأ بسكون الهمزة وهاء بزيادة الهمزة المكسورة

وهاء بزيادة الهمزة المفتوحة ولابد لهذه الاسماء

من فاعل وفاعلها ضمير المخاطب المستتر فيها

وثلثة منها موضوعة للفعل الماضي فترفع الاسم

بالفاعلية احدها هيهات فانه موضوع لبعد

مثل هيهات زيد اي بعد زيد وثانيها سرعان

فانه موضوع لسرع مثل سرعان زيد اي سرع

زيد وثالثها شتان فانه موضوع لافترق

التركيب للصيغ المهندسة بهندسة

[illegible]

و اضافت لمعنى من ... مضاف الیه مبتدأ ... مرفوع محلا خبر و جملة اسمیة خبریة معطوفه یا مستأنفه

[illegible]

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسه

دلون تاکید مرفوع لفظا و رافع عامل معنوی فعل ضمیر مستتر دران راجع بکلمه کان فاعل فعل با فاعل و مفعول فیه [illegible]

[illegible]

کهدران قصر مقصود باشد پس نفی با جزی منقطع میشود
مقتضد بود چنانکه سابق مذکور شد پس معنی انما
بیست ناقصه یا بیست الا ناقصه لا انما الا
فاعل [illegible] منصوب لفظا مفعول به [illegible]
تاویل مفرد [illegible] ضمیر منصوب متصل راجع با فعال
نون تاکید مرفوع لفظا [illegible]
ضمیر دران مجرور راجع با فعال [illegible]
مجرور لفظا [illegible]
با حال الاسم [illegible] منصوب لفظا موصوف [illegible]
لفظا صفت مخصصه موصوف
با صفت [illegible]

[illegible]

مثل شتان زيد وعمرو اي افترق زيد وعمرو

النوع العاشر

الافعال الناقصة وانما سميت ناقصة لانها

لا تكون بمجرد الفاعل كلاما تاما فلا تخلو عن

نقصان وهي تدخل على الجملة الاسمية اي المبتدأ

والخبر فترفع الجزء الاول منها وتسمى اسمها وتنصب

الجزء الثاني منها وتسمى خبرها وهي ثلثة عشر فعلا

الاول كان وهي قد تكون زائدة مثل ان من

افضلهم كان زيدا وحينئذ لا تعمل وقد تكون

النوع العاشر الافعال الناقصة

وآن چیزی ست که در نفس الامر بغیر فرض فارض و اعتبار معتبر ثابت باشد ۱۲ قوله حقيقة

غير زائدة وهي تجيء على معنيين ناقصة وتامة

فالناقصة تجيء على معنيين احدهما ان يثبت خبرها

لاسمها في الزمان الماضي سواء كان ممكن الانقطاع مثل كان

زيد قائما او ممتنع الانقطاع مثل كان الله عليما حكيما

وثانيهما ان يكون بمعنى صار مثل كان الفقير غنيا اي صار

الفقير غنيا والتامة تتم بفاعلها فلا تحتاج الى الخبر

فلا تكون ناقصة وحينئذ تكون بمعنى ثبت مثل كان زيد اي

ثبت زيد والثاني صار وهي للانتقال اي لانتقال الاسم

من حقيقة الى حقيقة اخرى نحو صار الطين خزفا او من صفة

النوع العاشر الافعال الناقصة

التركيب
للصفحة المهندسة ٤٢
هندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

معطوف علیه بعطف بیان الکلمة بلام
عهد مرفوع لفظا صفت موصوف یا بدل
الکل یا معطوف بعطف بیان موصوف
یا صفت یا مبدل منه یا بدل الکل یا
معطوف علیه یا معطوف بعطف بیان
مبتدا لام جار برای اختصاص ...
مقصد لازم مجرور لفظا مضاف الیه ...
مجرور لفظا مضاف الیه مضاف ...
بلام ... مجرور لفظا مضاف الیه ...
لا ... مضاف ... معرب ...

النوع العاشر الافعال الناقصة

الى صفة اخرى مثل صار زيد غنيا وقد تكون تامة بمعنى

من غير ان يشتمل حقيقة ١٢

الانتقال من مكان الى مكان اخر وحينئذ تتعدى بالى

در ين هنگام ١٢

نحو صار زيد من بلد الى بلد والثالث اصبح والرابع

اى انتقل منه وذهب اليه ١٢

اضحى والخامس امسى فهذه الثلثة لاقتران مضمون

الجملة باوقاتها التي هي الصباح والضحى والمساء نحو اصبح زيد

شبانگاه ١٢ الواقعة بعدها ١٢

غنيا معناه حصل غناه في وقت الصباح ونحو اضحى زيد حاكما

بالكسر والقصر ١٢

معناه حصل الحكومة في وقت الضحى ونحو امسى زيد قاريا

چاشت ١٢

معناه حصل قراءته في وقت المساء وهذه الثلثة قد تكون

شام ١٢

بمعنى صار مثل اصبح الفقير غنيا وامسى زيد كاتبا واضحى

النوع العاشر الافعال الناقصة

المظلم منيرا وقد تكون تامة مثل اصبح زيد بمعنى دخل زيد

تاريك روشن ۱۲ — بامداد كرد زيد ۱۲

في الصباح وامسى عمرو اي دخل عمرو في المساء وضحى بكر

شب نمود عمرو ۱۲

اي دخل بكر في الضحى والسادس ظل والسابع بات

وهما لاقتران مضمون الجملة بالنهار والليل نحو ظل زيد كاتبا

الواقعة بعدهما ۱۲ — نحو بات ۱۲

اي حصل كتابته في النهار وبات زيد نائما اي حصل نومه في

اي في جميع النهار ۱۲

الليل وقد تكونان بمعنى صار مثل ظل الصبي بالغا وبات

اي كان في جميع الليل كذلك ۱۲ — گرديد كودك بالغ ۱۲ — وگرديد

الشاب شيخا والثامن ما دام وهي لتوقيت شيء بمدة ثبوت

جوان پير ۱۲ — اي تعيين ۱۲

خبرها لاسمها فلا بد من ان يكون قبلها جملة فعلية

او اسمية نحو اجلس ما دام زيد جالسا وزيد قائم ما دام عمرو قائما

فصل ناقص با اسم و خبر جمله فعلیه خبر و مفعول فیه زیرا که ظرف زمان است و چند کور در حل معانی فعل امر با فاعل و مفعول فیه

التركيب
للصغرى المهندسة
بهندسة
٧٦

قوله معنا قاله
و باقی بر سطور تعیین
قوله کنواز که ظرف مستقر فی المحل
تعیین
منصوب بنا بر خبریت از مبتدای محذوف یعنی هو
اصبح زیر باشد تعیین ابو سعید خانی
قوله و اسمی که او واو عاطفه اسمی نام محمود
مرفوع لفظا فاعل و جمله فعلیه صفت او
ای حرف تفسیر فعل ماضی معلوم
لفظا فاعل

کہ سلی جار یا بہ الموصوف یا مبدل منہ یا معطوف علیہ عطف بیان بالقیاس صفت یا بدل یا معطوف عطف بیان مجرور متعلق جار یعمل فی البواقی باعتبار عطف ۱۲

مقدم یا ظرف لغو متعلق کان تام او لفظ مرفوع محلا اسم خواہ فاعل یا خبر تقدیر جملہ فعلیہ صلہ موصول با صلہ صفت

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

د اعتبارہا مضاف با مضاف الیہ مجرور لفظا و منصوب محلا بنا بر مفعولیت و ذکر عامل متروک علی الحسابیا مجرور متعلق تقدیم و آن با مضاف

النوع العاشر الافعال الناقصة

والتاسع ما زال والعاشر ما برح والحادي عشر
ما انفك والثاني عشر ما فتئ وقد يقال ما فتأ وما افتأ وكل واحد
من هذه الافعال الاربعة لدوام ثبوت خبرها لاسمها مذ قبله
ويلزمها النفي مثل ما زال زيد عالما وما برح زيد صائما وما فتئ عمرو
فاضلا وما انفك بكر عاقلا والثالث عشر ليس وهي لنفي
مضمون الجملة في زمان الحال وقال بعضهم في كل زمان مثل
ليس زيد قائما واعلم ان تقديم اخبار هذه الافعال على اسمائها
جائز بابقاء عملها مثل كان قائما زيد وعلى هذا القياس في البواقي
وايضا تقديم اخبارها على نفسها جائز سوى ليس وفي الافعال التي

في وائلها ما لو قال بعضهم تقديم الاخبار على هذه الافعال

ايضا جائز نسوى ما دام اما تقديم اسمائها عليها فغير جائز

واعلم ان حكم مشتقات هذه الافعال كحكم هذه الافعال في العمل

النوع الحادي عشر

افعال المقاربة وانما سميت بهذا الاسم لانها تدل على

المقاربة وهي اربعة الاول عسى وهو فعل لدخول تاء التانيث

الساكنة فيه نحو عست وغير متصرف اذ لا يشتق منه مضارع

واسم فاعل ومفعول وامر ونهي مثلا وعملها على نوعين

الاول ان يرفع الاسم وهو فاعله وينصب الخبر ويكون خبره

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

التركيب للصفحة الهندسية مثلثة

... جمله فعلیه خبریه بتاویل مفرد نیز خبر بواسطه عطف ... قوله فیکون الکلام ... با مستثنا فیه ...

... مقدر ان ملحوظ باول فاعل الاسم بلام محمد منصوب لفظا ذو الحال ...

موصوف باصفت خبر كان با اسم وخبر جمله فعليه خبريه مجرور محلا مضاف اليها مضاف يعني اذا با مضاف اليه

زيرا كه اراده لفظ خواه معني باشد ... وبراي رفع اجتماع ساكنين ميان نون تنوين ولام تعريف نون را كسره داده كه اصل در تحريك ساكن كسر است ... بلام عهد منصوب لفظا مفعول به فعل با فاعل ومفعول به جمله فعليه خبريه مجرور محلا مضاف اليه مضاف با مضاف اليه مجرور دال عليه ... محلا ... مجرور بعلت ... بيمقسم مرفوع محلا خبر مبتداي مقدر يعني ... محلا حال از ... يعني زيرا ان تحرك باء دليل است بر آنكه مضاف الي يا المضاف يعني ... كه ان مفعول به ... يعني مقدر

التركيب
للصفحة ...
صفحه ٨٣

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

فعلا مضارعا مع ان وحينئذ يكون بمعنى قارب نحو عسى زيد

ان يخرج فزيد مرفوع بانه اسمه وفاعله وان يخرج في موضع

النصب بانه خبره بمعنى قارب زيد الخروج ويجب ان يكون

خبره مطابقا لاسمه في الافراد والتثنية والجمع والتذكير

والتانيث نحو عسى زيد ان يقوم وعسى الزيدان ان يقوما

وعسى الزيدون ان يقوموا وعست هند ان تقوم وعست

الهندان ان تقوما وعست الهندات ان يقمن وهذا اي كون

الخبر مطابقا للفاعل اذا كان الفاعل اسما ظاهرا اما اذا كان

مضمرا فليست المطابقة بينهما شرطا

النوع الثاني

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

من النوعين المذكورين ان يرفع الاسم وحده وذلك اذا كان
اسمه فعلا مضارعا مع ان فيكون الفعل المضارع مع ان
في محل الرفع بانه اسم ويكون عسى حينئذ بمعنى قرب مثل عسى ان يخرج
زيد اي قرب خروجه فلا يحتاج في هذا الوجه الى الخبر بخلاف الوجه
الاول لانه لا يتم المقصود فيه بدون الخبر فيكون الاول ناقصا والثاني
تاما والثاني كاد وهو يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره
فعل مضارع بغير ان وقد يكون مع ان تشبيها بعسى مثل كاد زيد
يجيء فزيد مرفوع بانه اسم كاد ويجيء في محل النصب بانه خبره
معناه قرب مجيء زيد وحكم باقي المشتقات من مصدره كحكم كاد

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

[illegible]

بالمجرور محلاً مضاف اليه مجموعاً بالجر و ظرف مستقر منصوب محلاً حال ... نائب فاعل اسم مفعول

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة مهندشه

قوله قال بعضهم

ای قال بعضهم قال فعل ماضی مبنی

بر فتح بعضهم مضاف مرفوع لفظا مجرور محلا

مضاف الیه مضاف مع مضاف الیه فاعل این تشدید

مبنی بر فتح و کسر اول که مقوله قال است حرف

مشبهه بالفعل حرف النفی مضاف منصوب لفظا

بالمضاف الیه مجرور لفظا اسم فیه جار با مجرور

محلا متعلق بمقدم نفید مطلقا منصوب لفظا

حال از حرف النفی که بالمعنی فاعل است یا از ک

ان برای تحقیق و تاکید مضمون جمله آید پس ان

حرف النفی یا معنی حقیقت افاده حرف النفی

معنی النفی باشد و حرف النفی فاعل افادت

باز ضمیر نفید که فاعل است یا از معنی النفی که

مفعول نفید است و تقدیم حال بر ذو الحال

[illegible]

مثل لم يكد زيد يجيء ولا يكاد زيد يجيء وان دخل على

كاد حرف النفي ففيه خلاف قال بعضهم ان حرف النفي

فيه مطلقا يفيد معنى النفي وقال بعضهم انه لا يفيده

بل الاثبات باق على حاله وقال بعضهم انه لا يفيد النفي

في الماضي وفي المستقبل يفيده والثالث كرب وهو

يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره يجيء فعلا مضارعا دائما

بغير ان نحو كرب زيد يخرج والرابع اوشك وهو

يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره فعل مضارع مع ان او

بغير ان مثل اوشك زيد ان يجيء او يجيء وقال بعضهم ان

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

افعال المقاربة سبعة هذه الاربعة المذكورة وجعل و
طفق واخذ وهذه الثلاثة مرادفة لكرب وموافقة له في الاستعمال

النوع الثاني عشر

افعال المدح والذم وهي اربعة الاول نعم اصل نعم بفتح
الفاء وكسر العين فكسرت الفاء اتباعا للعين ثم اسكنت
العين للتخفيف فصار نعم وهو فعل مدح وفاعله قد يكون
اسم جنس معرفا باللام مثل نعم الرجل زيد فالرجل مرفوع بانه فاعل
نعم وزيد مخصوص بالمدح مرفوع بانه مبتدأ ونعم الرجل خبره
مقدم عليه او مرفوع بانه خبر مبتدأ محذوف وهو الضمير

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

التركيب للصفحة الهندسية بهندسية

مجلا مجلا بالجر و رمتعلق مرفوع و آن یا نائب فاعل و متعلق خبر انه زید بواسطه عطف آن

لام جار برای صله ... لفظ مجرور محلا جار
بالجرور متعلق اسم فاعل یا فاعل و متعلق
معطوف علیه واو عاطفه

مرفوع لفظا و تا نیث بنظر لفظ مبتدا

با صفت یا بدل ... یا معطوف ... یا عطف بیان

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

دران واجب نيست و در ينهد احتمالات باقيه ادسابق بايد دريافت تمييز ابو سعيد خاني

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

تقديره نعم الرجل هو زيد فيكون على التقدير الاول جملة
واحدة وعلى التقدير الثاني جملتين وقد يكون فاعله اسمًا
مضافًا الى المعرف باللام نحو نعم صاحبُ الرجل زيد وقد يكون
ضميرًا مستترًا مميزًا بنكرة منصوبة مثل نعم رجلًا زيد والضمير
المستتر عائد الى معهود ذهني وقد يحذف المخصوص اذا دل عليه
قرينة مثل نعم العبد اي نعم العبد ايوب والقرينة سياق الاية وشرط
المخصوص ان يكون مطابقًا للفاعل في الافراد والتثنية
والجمع والتذكير والتانيث مثل نعم الرجل زيد ونعم
الرجلان الزيدان ونعم الرجال الزيدون ونعمت المرأة هند

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

ونعمت المرأتان الهندان ونعمت النساء الهندات والثاني

جمع امرأة بغير لفظه

بئس وهو فعل ذم اصله بئس من باب علم فكسرت الفاء لتبعية

بفتح با وكسر همزه

العين ثم اسكنت العين تخفيفا فصارت بئس وفاعله ايضا احد

او نقلت كسرة العين الى الفاء

الامور الثلثة المذكورة في نعم وحكم المخصوص بالذم كحكم المخصوص

بالمدح في جميع الاحكام المذكورة مثل بئس الرجل زيد وبئس

بد مرد است زيد

صاحب الرجل زيد وبئس رجلا زيد وبئس الرجلان الزيدان وبئس الرجال

الزيدون وبئست المرأة هند وبئست المرأتان الهندان وبئست النساء

وبئس المرأة هند

الهندات والثالث ساء وهو مرادف لبئس وموافق له في جميع وجوه

من افعال المدح والذم

الاستعمال والرابع حب بفتح الفاء وضمها اصله حبب بضم العين

التركيب للصفحة المهندسة ۹۳

مبتدا و یا اینکه نایب فاعل مفعول مفهوم از نسبت خبر بمبتدا افتاده است ای بسبب حب باصله حال کونه لفظ العین

محل بر مبالغت کرد [illegible] الرجل مرفوع لفظا فاعل و جمله فعلیه خبر مقدم زید مرفوع لفظا مبتدای موخر و جمله اسمیه انشائیه و کودن زید خبر مبتدای محذوف است هو یا مبتدای خبر محذوف ای ممدوح و یا مخصوص بمن الرجل بمعنی ممدوح رافع اسم ظاهر و در رفع زید از ان از بیانات سابقه معلوم و همچنین تا بست النساء المهذبات بشیء مرقوم سابق

قوله والثالث [illegible]

مجرور محلا مضاف الیه اضافت لامی مضاف با مضاف الیه معطوف معطوف علیه با معطوف مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا حال و عامل در ان فعل مفهوم از نسبت

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ۹۵

لا ای مضاف الیه واو اضافت ... مضاف بتقدیر لفظا مجرور ... مضاف الیه و نیز اضافت لامی

قوله فاسکنت الباء الخ فا برای تفصیل اسکنت ماضی مجهول بنا بر معنی ... برای رفع التقاء ... الاول الحرف ... الباء مرفوع لفظا موصوف ... صفت ... فاعل ... فعل با فاعل جمله فعلیه ... قوله واو ... ماضی مجهول ... فاعل ... جار ... الالف ...

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

فاسكنت الباء الاولى وادغمت في الثانية على اللغة الاولى

او نقلت ضمتها الى الحاء وادغمت الباء في الباء على اللغة

الثانية وجب لا ينفصل عن ذا في الاستعمال ولهذا يقال في تعريف

الافعال حبذا وهو مرادف لنعم وفاعله ذا والمخصوص بالمدح

مذكور بعده واعرابه كاعراب مخصوص نعم في الوجهين المذكورين

لكنه لا يطابق فاعله في الوجوه المذكورة مثل حبذا زيد وحبذا

الزيدان وحبذا الزيدون وحبذا هند وحبذا الهندان وحبذا

الهندات ويجوز ان يكون قبله او بعده اسم موافق له منصوبا

على التمييز او على الحال مثل حبذا رجلا زيد وحبذا راكبا زيد

وجبنت زيداً رجلاً وجبنت زيداً راكباً واعلم انه لا يجوز التصرف في هذه الافعال غير الحاق التاء فيها ولهذا سميت هذه الافعال غير متصرفة

النوع الثالث عشر

افعال القلوب وانما سميت بها لان صدورها من القلب ولادخل فيه للجوارح وتسمى افعال الشك واليقين ايضا لان بعضها للشك وبعضها لليقين وهي تدخل على المبتدأ او الخبر وتنصبهما معا بان يكونا مفعولين لها وهي سبعة ثلثة منها للشك وثلثة منها لليقين وواحد منها مشترك بينهما اما الثلثة الاول فحسبت وظننت وخلت مثل حسبت زيدا فاضلا وظننت بكرا نائما

قوله ثبت جزاء لما ثبت مرادٌ لفظاً مرفوع محلاً معطوف علیه وقلت وثلث مجرور مرفوع محلاً معطوف معطوف علیه یا معطوفات

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ٩٦

قوله ثبتناها واو تا ای الثلث که بیکون ازبعلم
وا علم مجرور و مفتی بیکون وانا وادان
ای علم مجاهد مرد بعیت ثابت وانا و نصیر
بمعنی ثابت ان بتقوت مرتب مرفوع
متیر فاعل آن نافع تا منصوب محلاً

بمعنی الا واو مستثنی برای صفت
انصرا بر مستثنی بود منصوب لفظاً
یا برای استثنا مضاف الحاق مصدر لازم
ومتعدی بمعنی رسیدن ورسانیدن
مضاف الیه ومضاف الثا بلام عهد
مجرور لفظاً مضاف الیه مرفوع
یا منصوب مثنی فی جار برای ظرفیت یا
مجرور محلاً الیه مجرور متصل ست متعلق مقصد
یا مضاف الیه ومتعلق مضاف الیه مرفوع
یعنی خبر یا مضاف الیه مستثنی
یا مستثنی فاعل فعل یا فاعل جمله فعلیه خبریه
مرفوع محلاً خبر آن یا اسم وخبر جمله اسمیه
یا فاعل ومفعول فعل یعنی اعلم
مستأنفه واگر اعلم را از افعال قلوب معنی
یقین بگیریم پس افعال قلوبیم گاه

مفعول به تقدیر آن
با اسم متقدم ثانی متقدم
ای جمله مفعول ثانی با اسم
ای جمله مستقل ومفعول است
یا اسم متقام مرو و عاطفه
قوله ولکنها الاثر و او عاطفه
ملا متصل متعلق تقدم
یا مجرور محلاً مبنی بیکون فاعل
یا فعل مجهول فاعل
الافعال لشرح متصرف متعلق
منصوب لفظاً مضاف الیه مفعول
مضاف الیه ومتعلق
قوله النوع الثالث
لفظاً یا صفت
حرف استثنا افعال القلوب
لفظاً منصوب
جمله اسمیه

یا مطلق بر تقدیر ثانی وجمله اسمیه یا فعلیه وبهر تقدیر مبینه ١٢ قوله تعلمت شیء مرقوم فعل یا فاعل

مفعول مشترک اسم مفعول مع ضمیر یا فاعل مرفوع لفظاً بینها ظرف منصوب لفظاً مضاف با ضمیر مجرور متصل مجرور محلاً مضاف الیه ظرف یعنی مفعول فیه اسم مفعول

بر یکی نار و اجملهٔ فعلیه مجرور محلا مضاف الیه و باقی معلوم ۲ ابیمین ابو سعید خانی

الترکیب للصفحة المهندسة ۹۹ بهندسة

النوع الثالث عشر افعال القلوب

وخلت خالدا قائما وظننت اذا كان من الظنة بمعنى التهمة

لم يقتض المفعول الثاني مثل ظننت زيدا اي اتهمته واما الثلثة

الثانية فعلمت ورايت ووجدت مثل علمت زيدا امينا ورايت عمرا

يقين كردم زيد را امانت دار ۱۲

فاضلا ووجدت البيت هينا وعلمت قد يجئ بمعنى عرفت نحو علمت

زيدا اي عرفته ورايت قد يكون بمعنى ابصرت كقوله تعالى

فانظر ماذا ترى ووجدت قد يكون بمعنى اصبت

مثل وجدت الضالة اي اصبتها فان كل واحد من

رسيدم ويافتم گم كرده را ۱۲

هذه المعاني لا يقتضي الا متعلقا واحدا فلا يتعدى الا

الى مفعول واحد والواحد المشترك بينهما هو زعمت مثل زعمت

يعني يك فعل از افعال قلوب مشترك ست ميان ظن ويقين وآن زعمت ست ليكن براى ظن

بربن تقدير اين افعال در معنى ظرف باشند پس معنى زيد قائم ظننت زيد قائم في ظني باشد ضيائيه وجمله ظننت عنها محلي از اعراب ندارد ۱۲

النوع الثالث عشر افعال القلوب

الله غفوراً فهو لليقين وزعمت الشيطان شكوراً فهو للشك وفي

بسيار بخشاينده ۱۲

هذه الافعال لا يجوز الاقتصار على احد المفعولين لانهما كاسم

گذشتن از چيزی يقال اقتصر عليه ای لم يتجاوزه منتهى الارب

واحد لان مضمونهما معاً مفعول به في الحقيقة وهو مصدر المفعول

پس فعل متعدی باين هر دو در حقيقت متعدی بيک مفعول است ۱۲

الثاني المضاف الى المفعول الاول اذ معنى علمت زيداً فاضلاً علمت فضل

زيد فلو حذف احدهما كان كحذف بعض اجزاء الكلمة الواحدة

ای نحو المحذوف المفهوم من حذف ۱۲

واذا توسطت هذه الافعال بين مفعوليها او تأخرت عنهما جاز

ای وقعت ۱۲

ابطال عملها مثل زيداً ظننت قائماً وزيد ظننت قائم وزيداً قائماً ظننت

وزيد قائم ظننت فاعمالها وابطالها حينئذ متساويان وقال

بعضهم ان اعمالها اولى على تقدير التوسط وابطالها اولى على تقدير التاخر

مقدم هر دو گرفت پس بسبب قوت فعليت واعانت تقدم بر يكی از مفعول مقدم هم عمل خواهد كرد ۱۲

که معمولہ قول ست و بعد قول و مشتقاتش بکسر باشد اعمالہا مضاف منصوب لفظا یا مضاف الیہ مجرور

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

با فاعل و مفعولہ جملہ فعلیہ معطوفہ یا مستانفہ تردیدیہ ۱۲ قولہ وابطالہا آہ واو عاطفہ ابطال لہا بشرح اعمالہا الاسم

جملہ اسمیہ معطوفہ ظننت عامل فعلی نفی با فاعل جملہ فعلیہ خبریہ معترضہ و زید قائما ہر دو منصوب لفظا دو مفعول مقدم ظننت فعل با فاعل و ہر دو مفعول مقدم جملہ فعلیہ معطوفہ

مفعول مطلق که عاملش یعنی آمن بحذف سماعی واجب محذوف شد یا حال که عاملش والحال هردو محذوف باشد چنانکه چند بار گذشت ۱۲ تبیین ابو سعید خانی

۱۰۲

بیان خبر ان با اسم و خبر جمله اسمیه خبریه معلله گردید ۱۲ قوله نحو اظننت و احسبت آه نحو مرفوع یا منصوب لفظا

التركيب
للصفحة المهندسة
لهند ۱۰۳

فعل یا فاعل و هر سه مفعول جملهٔ فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خبر مبتدا یا مفعول فیه یا مفعول مطلق

قوله فانه آه فا بمعنی زیرا که

تعلیل ان مرشده بمعنی زیرا که

واذا زيدت الهمزة في اول علمت و رايت صار امتعديين الى
ونقلا الى باب الافعال ۱۲

ثلثة مفاعيل نحو اعلمت زيدا عمرا فاضلا واريت عمرا خالدا عالما

فزيد فيهما بسبب الهمزة مفعول اخر لان الهمزة للتصيير فمعنى المثال
گردانیدن چیزی را صاحب ماخذ ۱۲

الاول حملت زيدا على ان يعلم عمرا فاضلا ومعنى المثال الثاني حملت عمرا
برغلانیدم زید را برین که یقین نماید که عمر فاضل است ۱۲

على ان يعلم خالدا عالما وذلك مخصوص بهذين الفعلين دون
ای زیادت مفعول بسبب همزه ۱۲ ای علمت و رایت ۱۲

اخواتهما وهذا مسموع من العرب خلافا للاخفش فانه اجاز زيادة
من افعال القلوب یعنی نقل بابواب منشعبه امریست که موقوف بر سماع از عرب است ۱۲

الهمزة في جميع هذه الافعال قياسا على علمت و اريت نحو

اظننت واحسبت واخلت واوجدت وازعمت زيدا عمرا فاضلا

وانبأ ونبأ واخبر وخبر ايضا تتعدى الى ثلثة مفاعيل

النوع الثالث عشر افعال القلوب

اعلم انه لایجوز حذف المفعول الاول من المفاعیل الثلثة لکن یجوز حذف المفعولین الاخیرین معا ولایجوز حذف احدهما بدون الاخر کما

اما القیاسیة فسبعة عوامل

الاول منها الفعل مطلقا سواء کان لازما او متعدیا ماضیا کان او مضارعا او امرا کان او نهیا کل فعل یرفع الفاعل نحو قام زید وضرب زید واما اذا کان متعدیا فینصب المفعول به ایضا مثل ضرب زید عمرا ولایجوز تقدیم الفاعل علی الفعل بخلاف المفعول فان تقدیمه علیه جائز ولایجوز حذف الفاعل بخلاف المفعول فان حذفه جائز نحو ضرب زید

الاول من العوامل القیاسیة الفعل

قوله لایجوز حذف ان آه جمله فعلیه خبریه معطوفه یا مستانفه بشرح مرقوم و جمله و لایجوز الخ از انجا یاد باید کرد قوله

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

[illegible]

تمییز منصوب و مضاف و مضاف الیه

مضاف با مضاف الیه فاعل کن مجاز بمعنی با مفعول بهت مضاف الیه ساکن رفع نون برفع التقای ساکنین الفاعل نفعته موصوف با صفت و ضمیر منصوب

جار با مجرور متعلق فعل با فاعل و متعلق جمله فعلیه خبریه مرفوع محلا خبر و رافع ان آن با اسم و خبر جمله اسمیه بتاویل مفرد منصوب محلا مفعول به بر تقدیر اول و بر تقدیر ثانی نیز مفعول به زیرا که هر گاه ان با اسم و خبر مفعول افعال قلوب بر یک مفعول اقتصار نزد سیبویه و نزد اخفش حاصلا مفعول دوم مقدر تقدیر عبارت اعلم عدم جواز حذف المفعول من المفاعیل الثلاثة حاصلا و نزد بعض ان با اسم و خبر قائم مقام دو مفعول به تقدیر فعل با فاعل و مفعول به جمله فعلیه انشائیه

قوله لکن الخ لکن مخففه نفی حرف مشبه بفعل برای استدراک یجوز مضارع صحیح مرفوع لفظا مضاف الیه المفعولین الاخرین

[illegible]

بیان ست مبتدای محذوف سوا خبر مبتدای محذوف بیت مبتدای مؤخر و جمله اسمیه بتاویل مفرد معطوف خبر کان با اسم مستثنی یا منصوب لفظا معطوف علیها او عاطفه لازما منصوب لفظا معطوف علیه ناقص ضمیر در ان راجع بفعل خبر مقدم کان

المفعول مجرور لفظا مضاف الیه مضاف با مضاف الیه مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب لفظا حال ذو الحال با حال فاعل

[illegible]

...صیحه باشد لازم مضارع منفی مرفوع لفظا ورافع معنوی تشبار با مجرور محلا متعلق اصالتہ مضاف مرفوع لفظا ۱۰۶

التركيب للصفحة الهندسة بهندسة

قوله ولو كان الخ واو عاطفه یا برای استیناف لو حرف شرط مبنی بر سکون غیر عامل در لفظ برای انتفای ثانی ۴

الثاني من العوامل القياسية المصدر

والثاني المصدر

وهو اسم حدث يشتق منه الفعل وانما سمي مصدرا لصدور الفعل عنه فيكون محلا له قال البصريون ان المصدر اصل والفعل فرع لاستقلاله بنفسه وعدم احتياجه الى الفعل بخلاف الفعل فانه غير مستقل بنفسه ومحتاج الى الاسم وقال الكوفيون ان الفعل اصل والمصدر فرع لاعلال المصدر باعلاله وصحته بصحته نحو قام قياما وقاوم قواما اعل قياما بقلب الواو فيه ياء لقلب الواو الفا في قام وصح قواما لصحة قاوم ولا شك ان دليل البصريين يدل على اصالة المصدر مطلقا ودليل الكوفيين يدل على اصالة الفعل في الاعلال فلا تلزم منه اصالته مطلقا ولو كان هذا القدر يقتضي الاصالة

الثاني من العوامل القياسية المصدر

يلزم ان يكون يعد بالياء واكرم متكلما بالهمزة اصلا وباقي الاشتـ

فرعا ولا قائل به احد اعلم ان المصدر يعمل عمل فعله فان كان فعله لازما

فيرفع الفاعل فقط مثل اعجبني قيام زيد وان كان متعديا فيرفع الفاعل

وينصب المفعول نحو اعجبني ضرب زيد عمرا فزيد في المثالين مجرور لفظا للاضافة

المصدر اليه ومرفوع معنى لانه فاعل وهو على خمسة انواع احدها

ان يكون مضافا الى الفاعل ويذكر المفعول منصوبا كالمثال المذكور

وثانيها ان يكون مضافا الى الفاعل ولم يذكر المفعول نحو عجبت من

ضرب زيد وثالثها ان يكون مضافا الى المفعول حال كونه مبنيا للمفعول

القائم مقام الفاعل نحو عجبت من ضرب زيد اي من ان يضرب زيد

مرفوع یا منصوب لفظا مضاف عجبت فعل با فاعل من جاره ضرب مصدر متعدی مجرور لفظا مضاف زید مجرور لفظا

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

جار با مجرور مفسر بالکسر مفسر متعلق فعل و آن با فاعل و متعلق جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خبر مبتدا

ضمیر مجرور راجع بمصدر مجرور محلا مضاف الیه و مرفوع معنی بنا بر آن که اسم سنت مبنیا نیز اسم مفعول ضمیر در آن نائب فاعل لام جاره المفعول مجرور لفظا موصوف آل برای عهد قائم

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

مجرور لفظا بامضاف مضاف
مضاف یعنی عمل مضاف الیه مجرور محلا
برای بیان نوع کالمصدر مفعول مطلق
مجرور لفظا متعلق بفعل و آن با فاعل
و مفعول مطلق جملهٔ فعلیه خبریه صغری
مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جملهٔ اسمیه کبری
ذات و جبین معطوف قوله فان کان
تفصیل آن بکسر مبنی بر سکون بر است
امور غیر یقینیه بشرح اوصاف
مذکوره
ضمیر دران راجع باسم فاعل
باسم فاعل نائب فاعل منصوب لفظا
... جار مبنی بر سکون

ورابعها ان يكون مضافا الى المفعول ويذكر الفاعل مرفوعا

نحو عجبت من ضرب اللص الجلاد وخامسها ان يكون مضافا الى

المفعول ويحذف الفاعل نحو قوله تعالى لا يسأم الانسان من دعاء الخير

اي من دعائه الخير اعلم ان هذه الصور جارية في مصدر الفعل المتعدي

واما في مصدر الفعل اللازم فصورة واحدة وهي ان يضاف الى الفاعل نحو

اعجبني قعود زيد وفاعل المصدر لا يكون مستترا ولا يتقدم معموله عليه

والثالث اسم الفاعل

وهو كل اسم يشتق من فعل لذات من قام به الفعل وهو يعمل عمل فعله

كالمصدر فان كان مشتقا من الفعل اللازم فيرفع الفاعل

الثالث من العوامل القياسية اسم الفاعل

الثالث من العوامل القياسية اسم الفاعل

فقط مثل زيد قائم ابوه وان كان مشتقا من الفعل المتعدي فيرفع
الفاعل وينصب المفعول به ايضا مثل زيد ضارب غلامه عمرا وشرط
عمله ان يكون بمعنى الحال والاستقبال وانما اشترط باحدهما ليكمل
مشابهته بالفعل المضارع لانه اذا كان مشابها بالفعل المضارع بحسب
اللفظ في عدد الحروف والحركات والسكنات فكان حينئذ مشابها
بحسب المعنى ايضا ويشترط ايضا اعتماده على المبتدأ فيكون خبرا عنه
مثل المثال المذكور او على الموصول فيكون صلة له نحو الضارب عمرا
في الدار اي الذي هو ضارب عمرا في الدار او على الموصوف فيكون صفة
له مثل مررت برجل ضارب ابنه جارية او على ذي الحال

بتشریح معلوم ظرف مستقر مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جملهٔ اسمیه مفتشو بکسر که محلی از اعراب ندارد ۱۲ تحسین ابو سعید خان

[illegible]

قوله فقط فانه ... بیان ...

و تحسین کلا ... افصحیه ... بیان ... والاتحاد ...

ای بمعنی الاعرابیه ... وایضا قول اول ...

و شرحش ... عبارت ... تقدیر عبارت الفاعل ...

... الفاعل لا عرابه ... بعینین

تقدیرات ... الفاعل ... مضاف ...

موصوف مجرور لفظا صفت

مجرور تقدیرا لمجرور جار با مجرور متعلق اسم مفعول

با نائب فاعل و متعلق خبر فعل ناقص با اسم و خبر

شرط فا جزائیه که درینجا جواز اورده برجع

مضارع مرفوع لفظا جوازا ضمیر دران راجع

اسم فاعل فاعل الفاعل منصوب لفظا مفعول

و جملهٔ فعلیه جزا و مجموع جملهٔ شرطیه ۱۲

قوله وینصب المفعول به جملهٔ فعلیه معطوف

قوله ایضا منصوب لفظا مفعول مطلق

آن محذوف ...

مرفوع لفظا اسم فاعل غلام مضاف ومرفوع

لفظا و مضاف الیه که ضمیر متصل مجرور

محلا است مضاف با مضاف الیه فاعل

منصوب لفظا مفعول اسم فاعل ...

وباقی ... جمله ... معطوف ...

قوله وان کان الرابح باسم ...

قوله ابتدا منصوب لفظا مفعول مطلق فعل محذوف

... بتقدیر عبارت آنکه ...

قوله ... اشترط ...

التركيب
للصفحة المهندسة
بعون الله

اسم فاعل یا فاعل و مفعول اصلها موصول با صله مبتدا ... الدار جار با مجرور ... ظرف مستقر مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جملهٔ اسمیه ...

... مجرور لفظا اسم فاعل ابنه مضاف مرفوع لفظا با مضاف الیه مجرور محلا فاعل ... جاریة منصوب ...

یعنی نفی با مضاف الیه ظرف مستقر منصوب محلاً حال از ضراب آه بتاویل بر مذهب ابن حاجب با اینکه مفعول به معنی التشبیه است

التركيب للصفحة المهندسة

هندسة ۱۱۵

فقط الموضوع کائنا کذا ای بر حال اسم مفعول با نائب فاعل و مفعول مطلق صفت موصوف یا صفت اسم ان و خبر در صفحه آینده ۱۲

فيكون حالا عنه مثل مررت بزيد راكبا ابوه او على حرف النفي

او الاستفهام بان يكون قبله حرف النفي والاستفهام مثل ما

قائم ابوه واقائم ابوه وان فقد في اسم الفاعل احد الشرطين

المذكورين فلا يعمل اصلا بل يكون حينئذ مضافا الى ما بعده

مثل مررت بزيد ضارب عمرو امس وان كان اسم الفاعل معرفا

باللام يعمل في ما بعده في كل حال سواء كان بمعنى الماضي

او الحال او الاستقبال وسواء كان معتمدا على احد الامور المذكورة

او غير معتمد مثل الضارب عمرا الآن او امس او غدا هو زيد

اعلم ان اسم الفاعل الموضوع للمبالغة كضراب وضروب

لام تعريف ست ولام حرف جر بر مفرد مى آيد پس صلاش نيز بايد كه جمله از روى معنے ومفرد از روى صورت

الثالث من العوامل القياسية اسم الفاعل

ومضراب بمعنى كثير الضرب وعلامة وعليم بمعنى كثير العلم وحذر بمعنى كثير الحذر مثل اسم الفاعل الذي ليس للمبالغة في العمل وان زالت المشابهة اللفظية بالفعل لكنهم جعلوا ما فيها من زيادة المعنى قائما مقام ما زال من المشابهة اللفظية

ورابعها اسم المفعول

وهو كل اسم اشتق لذات من وقع عليه الفعل وهو يعمل عمل فعله المجهول فيرفع اسما واحدا بانه قائم مقام فاعله وشرط عمله كونه بمعنى الحال او الاستقبال واعتماده على المبتدأ كما في اسم الفاعل مثل زيد مضروب غلامه الآن او غدا او الموصول

الرابع من العوامل القياسية اسم المفعول

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

معطوف عليه او عاطفه غدا منصوب لفظا معطوف معطوف عليه با معطوف مفعول فيه اسم مفعول ان نائب فاعل

الترکیب للصفحة الهندسة و بهندسة

فاعل و مفعول

فاعل و مفعول به

مجرور محلا مضاف الیه

قوله

تقدیر

مضاف

و مفعول معنی

قوله مثل معلوم

مفعول

مفعول معتبر

علامه

نحو المضروب غلامه زيد او الموصوف مثل جاءني رجل مضروب

غلامه او ذي الحال مثل جاءني زيد مضروبا غلامه او حرف

النفي او الاستفهام مثل ما مضروب غلامه وامضروب غلامه

واذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين ينتفي عمله وحينئذ

يلزم اضافته الى ما بعده واذا دخل عليه الالف واللام

يكون مستغنيا عن الشرط في العمل مثل جاءني المضروب غلامه

الخامس من العوامل القياسية الصفة المشبهة

وخامسها الصفة المشبهة

وهي مشابهة باسم الفاعل في التصريف وفي كون كل منهما صفة

مثل حسن حسنان حسنون حسنة حسنتان حسنات على قياس

ضاربٌ ضاربان ضاربون ضاربةٌ ضاربتان ضاربات وهي

مشتقة من الفعل اللازم دالة على ثبوت مصدرها لفاعلها على

سبيل الاستمرار والدوام بحسب الوضع وتعمل عمل فعلها من غير اشتراط

زمان لكونها بمعنى الثبوت واما اشتراط الاعتماد فمعتبر فيها الا

ان الاعتماد على الموصول لا يتاتى فيها لان اللام الداخلة عليها

ليست بموصول بالاتفاق وقد يكون معمولها منصوبا على التشبيه

بالمفعول في المعرفة وعلى التمييز في النكرة ومجرورا على الاضافة وتكون صيغة

اسم الفاعل قياسية وصيغتها سماعية مثل حسن وصعب وشديد

وسادسها المضاف

السادس من العوامل القياسية المضاف

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ١٢

قوله لان اللام ای تعلیل ان لا تنفی

مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا مفعول مطلق یا حال از ثبوت با معطوف برمذهب ابن حاجب بنا بر آنکه مفعول غیر صریح و آنه است تقدیر عبارت ثبوتا کائنا علی سبیل الاستمرار اثبوتا کائنا الثبوت با مضاف الیه و مفعول مطلق یا حال مجرور جار با مجرور متعلق و آنه بجای حسب الوضع مضاف مجرور لفظا مضاف الیه مجرور لفظا مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا مفعول مطلق باعتبار موصوف محذوف ای دلالة کائنة بحسب الوضع و آنه با فاعل و متعلق و مفعول مطلق با خبر و هم یا حال از مضمر مستقر مبتدا یعنی ضمیر یا ضمیر [illegible]

قوله و تعمل آه واو عاطفه برای استیناف تعمل مضارع مرفوع لفظا ضمیر در آن راجع بالصفة المشبهة فاعل محلا منصوب لفظا مضاف فعلها مضاف مجرور لفظا با مضاف الیه مجرور محلا که ضمیر راجع الصفة المشبهة است مضاف الیه مضاف با مضاف الیه مفعول مطلق برای بیان نوع [illegible]

قوله ان کان یکن ... الی آخر ما ذکره

ان حرف شرط ... مجزوم ... مضارع

مبنی بر سکون ... جازم مضارع ... بسکون و کسر نون

یکن مجزوم بر سکون برای دفع التقای ساکنین ال

برای دفع التقای ساکنین ... الذی موصول مبنی بر سکون

صله آن اسم فاعل بود یا اسم مفعول

مضاف و کسم مفعول ... الی جاره ... یا مجرور

مجرور محلا راجع بال ... نائب فاعل مرفوع لفظا

اسم مفعول با نائب فاعل ... صله اسم من جار

صله موصول با صله مضاف ... موصول ... اسم مفعول

یعنی مجرور لفظا مضاف ... فاعل

... یا مفعول مطلق نیز جمله فعلیه خبریه صغری مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه کبری معطوفه یا مستانفه گردیده

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة

قوله لا یکون الا و او عاطفه لا یکون مضارع منفی مرفوع لفظا

اسم با شیای مذکور تمام شده شابه بفعلی گردید که بر فاعل تمام شده باشد پس تمییز که بعد اسم مذکور می آید بسبب مشابهت بعد تمامی اسم مشابه بمفعول باشد ورینکه بعد تمامی کلام در آمده

كل اسم اضيف الى اسم آخر فيجر الاول الثاني بجره عن اللام والتنوين وما يقوم مقامه من نوني التثنية والجمع لاجل الاضافة والاضافة اما بمعنى اللام المقدرة ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون ظرفا له مثل غلام زيد واما بمعنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما بمعنى في ان كان ظرفا له نحو ضرب اليوم

السابع من العوامل القياسية الاسم التام

وسابعها الاسم التام

كل اسم تم فاستغنى عن الاضافة بان يكون في آخره تنوين او ما يقوم مقامه من نوني التثنية والجمع او يكون في آخره مضاف اليه وهو ينصب النكرة على انها تمييز له فيرفع منه الابهام

از ذات مقدره رفع ابهام می نماید چنانکه منون وجهه گاهی از ذات مذکوره مثل منون عمرا و تمییز اسم تام

قوله وهو مختار ابن مالك زيرا كه ابن مالك در كافيه كبرى گفته كه قول كوفيه اقرب بصواب است

مثل عندي رطل زيتا ومنوان سمنا وعشرون درهما ولي ملؤه عسلا

واما المعنوية فمنها عددان

المراد من العامل المعنوي ما يعرف بالقلب وليس للسان حظ فيه

احدهما العامل في المبتدأ والخبر وهو الابتداء اي خلو الاسم

عن العوامل اللفظية نحو زيد منطلق وثانيهما العامل في الفعل

المضارع وهو صحة وقوع الفعل المضارع موقع الاسم مثل زيد

يعلم فيعلم مرفوع لصحة وقوعه موقع الاسم اذ يصح ان يقال موقع

يعلم عالم فعامله معنوي وعند الكوفيين ان عامل الفعل

المضارع تجرده عن العامل الناصب والجازم وهو مختار ابن مالك رح

اما المعنوية فمنها عددان

رلیه و هوالتو واو عاطفه هو مرفوع محلا راجع به تجرده عن آه مبتدا مختار اسم مفعول مرفوع لفظا بمعنی ماضی مضاف وضمیر دران راجع بمبتدا نائب فاعل ابن مالک مضاف

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة ١٢٤

واو عاطفه الجازم مجرور لفظا معطوف معطوف علیه با معطوف علیه صفت موصوف با صفت مجرور بجار با مجرور

بسم الله الرحمن الرحيم

كلمة التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله والكلمة النحوية المبنية الأصلية الحرف والامر بغير اللام والماضي والعارضة المضارع مع نون الجمع والتاكيد والاسماء غير المتمكنة وهي المضمرات واسماء الاشارة والموصولات واسماء الافعال والاصوات وبعض الظروف والكنايات والمركب البنائي والمعربة المضارع الصحيح المجرد من الضمائر البارزة المرفوعة بالضمة رفعا والفتحة نصبا والسكون جزما والمعتل الواوي واليائي بالضمة تقديرا والفتحة لفظا والحذف جزما والالفي بالضمة والفتحة تقديرا والحذف جزما ومطلقا معها باثبات النون رفعا وبحذفها نصبا وجزما والامر باللام والنهي في الجزم كالمضارع والاسماء المتمكنة المفرد المنصرف الصحيح والجاري مجراه وجمع المكسر المنصرف بالضمة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جرا وغير المنصرف بالضمة والفتحة وجمع المؤنث السالم بالضمة والكسرة والاسماء الستة المكبرة الموحدة المضافة الى غير ياء المتكلم بالواو والالف والياء والمثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان فرعاه بالالف والياء وجمع المذكر السالم واولو وعشرون واخواتها بالواو والياء ويقدر في ما تعذر مطلقا وما استثقل رفعا وجرا وجمع المذكر السالم المضاف الى ياء المتكلم رفعا وغير المنصرف ما فيه سبب منتهى الجموع والفا التانيث او سببان من العدل والوصف والعلمية والعجمة والتركيب والالف والنون الزائدتين والتانيث فالمرفوع الفاعل ونائبه والمبتدا والخبر واسم باب كان وما ولا المشبهتين بليس وخبر باب ان ولا لنفي الجنس والمنصوب المفعول المطلق وبه وفيه وله ومعه والحال والتمييز والمستثنى اذا كان بعد الا في كلام موجب او مقدما على المستثنى منه او منقطعا على الاكثر او بعد خلا وعدا وما خلا وما عدا وليس ولا يكون وخبر باب كان وما ولا المشبهتين بليس واسم باب ان والمنصوب بلا لنفي الجنس والمجرور مجرور بحرف الجر لفظا او تقديرا وتابع كل معرب بجنس اعراب متبوعه من جهة واحدة وهو النعت للمنعوت او لمتعلقه والعطف بالحرف او البيان والتاكيد لفظيا او معنويا وبدل الكل او البعض او الاشتمال او الغلط تمت الافادات السعيدية في شهر ربيع الاول سنة تسعين بعد الالف ومائتين من هجرة رسول الثقلين محمد صلى الله عليه وعلى آله واصحابه اجمعين صلوة متتالية وتحية متكاثرة على تعاقب الملوين

تقریظ دلپذیر و تحریر بی نظیر نتیجه ریز فکر معرب المضمرات موضح المبهمات رئیس ... عبد العلی ... مدراسی

بهر نحو صرف اوقات بتبیین کلمهٔ توحید فاعل حقیقی که رافع سماوات و خافض زمین و ناصب جبالست بهترین جملات و بهر حال قیل و قال بتوضیح حرف تحمید عامل معنوی که مبدع حرکات و موجد سکنات و مخترع افعالست خوشترین کلمات ذات و صفات قدیمش از حدوث ماضی و حال و استقبال مبرا و اسما و افعال بیزوالش از حروف تغیر و اعلال معرا مبارزان میدان فصاحت را در تناطر ازلیش مجال عبارت تنگ و سابقان عرصهٔ بلاغت را در صفت بی دارلیش پای باشارت لنگ تا آنکه متکلم انا افصح العرب و العجم مخاطب علمک ما لم تکن تعلم نتیجه مقدمهٔ انشای کونین ملت غائی ابدای دائرین مسند الیه تکوین و ایجاد مبتدای خبر کون و فساد احمد محمود المقام محمد سید الانام علیه و علی آله افضل الصلوة و اکمل السلام از انشای کلام معجز نظام لا احصی باعتراف قصور سپاس گذاری خبر داده و ابواب العجز عن درک الادراک ادراک بر روی خواص گشاده تا بعوام کالانعام چه رسد که لوای ادعا در میدان حمد و ثنا مرفوع سازند و شد شد خامه مکسور اللسان را درین مضمار رشتهٔ نگذارد تا زند لیس این ابجد خوان دبستان هیچ نشناسی عبد العلی مدراسی را دار بانی کجا که بمدد گاری بی ثبات ... بسته حمدش

سیسل ... و دهنی کو که بستیاسی قلم زبان شکسته بوصفش میگراید … فلک ابو صفش بود در شب

ز خورشید مهر خموشی بلب … بحمدش زبان خرد گشته لال

بیاهش بود لنگ پای خیال … خرد را در ینجا نگون شد علم

قلم از زبان بیان شد قلم … تاچار عنان اشهب خامه دو زبان را زین عرصهٔ ناپیدا کنار بدست

اعتذار مجبور ساخته بسوی کوی ادای مدعا معطوف میدارد و جوهر عرض مطلب را منصوب نقش خواطر طلاب و مرفوع ضمائر اولی الالباب میسازد که درین قحط سال علم و هنر جنس کاسد جهل و نادانی چنان ارزانی یافته که متاع گوهر علم گرانمایه اشبهی میگیرند و کالای جوهر فن بلند پایه بجوی نمی پذیرند سکه بی جوهری در هر طرف رایج گشته و نقش بی هنری بهر نحو شهرت گرفته شعار بادیه سره در ای گشتی مبالغه میرسند اجلا مایقرا رابهای نافیه میخوانند شیرازهٔ کتاب بلند جوصلگی از شکنجه پست همتی تنکظرفان از هم گسیخت و برگ و بار نونهال چمن فضل و کمال از دست بر دخزان فقدان تعلیم و تعلم بر زمین مذلت فرو ریخت وجود استاد کامل و طالب صادق هر دو معروف الاسم و مجهول الجسم چون عنقا و عمل عامل افاده بجای کافهٔ استفاده بلغا گردکساد کسوف بر روی بیلمای مهر طلعت علوم عربیه در هم نشسته و سحاب غبار روای خسوف بالبلای ماه سیمای فنون ادبیه با هم پیوسته لا اشیما دیار هند از علم و هنر صاف رفته شد و اهل کمال الکلمه خیر با دگفته شد اکثری بعلت قلت تیسیر جملهٔ اعمال مدح و ذم را از یک باب شمارند و بعضی از متمکنان موقوف دلت نقش منع صرف در اسم را هموار نصب العین خود میدارند حتی که احد و اثنان از ارباب علم بجائی جمع بودند آنهم بعد و قدر دان بحال پریشانی جا بجا نقل نمودند آری اهل علم تهی دستی معمول اند و اهل بخت پیوسته بصله موصول چرا که جیب دروف علم از گوهر نقاط لبست ... و دامان بخت جز بجرف ... آراسته

اندرین دور که کاسد شده بلا زار عمل … بجوی کس نخرد جوهر عقل اول

از سر اوج عروج آمده امروز بخاک … جوهر علم و هنر گوهر بی مثل و بدل

قدر شناسی جوهر دگر است آفت جان … زین ملالت جگرم خون شد و هوش مختل

استغفر الله چه میگوئی و چرا راه خطا میپوئی تا حق شور و غوغا بر انگیزی و عبث بحث تنازع آویزی هوش و اگوش کن اینچه بیهوده درائیست درکسوت خود نمائی هوا اینچه لاف سرائیست در پردهٔ خویشتن آرائی تو خود جوهر علم در کیسه نداری خریدار گوهر هنر از کجا آری آیا بر تو این امر جانی نیست که حالا هم فضای جهان از ذات هنر پرور ان خالی نیست نمیگویم که حرف قدر دانی از صفحه ضمائر ارباب بصائر نسیا منسیا محذوف گشته و جوهر شناسی گوهر علم در اصداف خواطر اصحاب با خرجا نپذیرفته چه آن عالی همت جوهر شناس بلند حوصله روشن قیاس را نشنیده بلکه بچشم خود دیده که گوهر آبدار سخن را بنرخ جوهر جان خریدارست و در شاهوار این فن را ثمن بیش از ان طلبگار عنان فتح بنیان توجهش پیوسته بنحو ضم اجزای پریشان دفتر علوم معطوف و ذات لازم البرکاتش باوصاف کسر نفسی و تواضع ارباب فهوم موصوف قدر دانی علما در خمیر اوست و نفع رسانی طلبا در ضمیر او اعنی شرط جزای خوش نیتی مبانی بنای بلند همتی ناظم ناثر نکته سنج ماهر محمد عبد الرحمن خان شاکر که سعی و حسن اهتمامش هم موشگافی بزلف مشکین مویان نقوش الفاظ نثر دلدادگان شاهد معنی مشکورست و ضمائر طلاب و لی الالباب نحو مطبع فیض منش از جلیهٔ فوائد جبر مناقع مجبور و ساده رخان خرائد صنائع کتب مدرسه را از خط و خال حواشی مفیده نقش و نگار جدیده بخشیده آری بمناسبت همین انتظام نیرنگ و اهتمام سترک تا مرتامی این کارخانه از عالم غیب مطبع نظامی نازل گردید چرا نباشد که هر فردی از توابع آقای نامدار متبوع کامگار موصوف بالقابهم نظیر و غرا

مهر انجلا وذ یجادات صنائع واختراعات بدائع تازه ید بیضا مینماید و هر احمدی از عوامل کاربردازان این کارخانه فیض نشانه عقدهای مالاینحل لفاظی بگشت فکر صائب کشاید علی الخصوص شاه ثمال و صداق مقال شناج دریای فنون نقلیه سیاح بیدای علوم عقلیه صاحب عوامل شهرستان جانی رافع الویه میدان نکته دانی کشاف مدارک مکتوم حلال معاقد علوم خلیل قربان کمالاتش سیبویه بلاگردان مقالاتش حسان ابجد خوان فصاحتش سحبان ادب آموز بلاغتش زمخشری محو حیرت اسرار تفسیر او مبرد سرد از گرمی بازار تقریر او اخفش ـ و بروی خورشید جلالش از کمال ندامت بحجاب طلب کسائی از غیرت عبقر گرانمایه فضائلش در گلیم خجالت جان بلب فرا چون اتفاق بحث تنازع بدو افتادی ـ در اول وهله تقریرش ـ رو بفرار نهادی اگر در زمانش حضرت جالینوس حیات بودی دهر از مخمخانه افادتش بادۀ استفاده بسوی تعلیلات او در هدایة الصرف مبتدیان از شافیه + و تقریرات او در هدایة النحو منتهیان از کافیه سالک مسالک بهیه عارج معارج علیه منهل غایة التحقیق + صنو شمع تدقیق مصباح المتکلمین + سراج المتعلمین اعنی مرسله پیوند گلوی شاهد بلند خیالی مولوی واستاذی مولوی الٰهی بخش مدظله العالی که بخدمت لازم الافاضتش بفیض مستعدی رسیده ام و پیش قدم افادت تو امتش زانوی ادب نموده حلقه شاگردی بگوش هوش کشیده ام گوهر سخنش را در جیب جان خود داده ام و جوهر حرفش را نقش ضمیر خویش پنداشته ام کرا طاقت که بطرز ایجاد فکر مخترع او تواند رسید + و کجا قدرت که کمان زور بازوی طبع او تواند کشید سرعت عقل سلیم و حدت طبع مستقیم او بدرجه نبود که مغیبات مستقبل را چون حال ماضی نداند + و اصابت رای وقاد و حذاقت ذهن نقاد او بمرتبه نباشد که عبارت فردا را بر صفائح امروز نخواند قطعه

رای او آنکه دهد پیر خرد را تعلیم	فکر او آنکه کند مضمر دل را اعلام
خوانده از چهرۀ امروز نقوش فردا	دیده از روزن آغاز جمال انجام

علوم غامضه و فنون مستوره که در ذات جامع الکمالاتش جمع آمده برنان مقصود البیان نتوانم گفت و دری از دریای فضائل و معلوماتش بمثقب الماس نوک قلم نتوانم سفت کسیکه پیش خدمتش زانوی ادب نماید بی ریب و گمان و براند که کلامم درین معنی از شائبه غلو بریست + و قولم درین امر مبرا از تکلفات سخنوری چنین نیست که راقم بواسطه خلوص تلمذ اینهمه لافیده باشم بلکه این کتاب دستور العمل طلاب خاص برای تعلیم و افادۀ صاحبزادۀ بلند قدر + خلف اسعد جناب خان صاحب موصوف الصدر مصدر آثار شایسته + مظهر اطوار بایسته طرۀ دستار ارجمندی + غرۀ سیمای سربلندی سنا صغیر + عقلا کبیر قالب شادت را جان + طالب سعادت را نشان اعنی حافظ محمد ابو سعید خان اسعده الله الرحمن طراز تالیف پذیرفته آنقدر تحقیقات کلمات + و ترکیبات جملات و تنقیح مطالب و توضیح مآرب و تبیین مبانی و تصریح معانی دران ایراد یافته + که تا حال بر تو عقل کسی از ماهرین این فن بران نتافته به نیرو بازوی آن طباع بالغ نظر و صناع هنر پرور گواهی ست صادق دیگر چه حاجت بیان + و شاهدیست ناطق زیاده ازین چه ضرورت برهان و همچنین آن علام یگانه و نحریر زمانه محض از تازه افکار اختراعات ذهن خدادادش تمرین منطق یعنی حل ترکیب شرح تهذیب عبد الله یزدی حسب مراعات قوانین منطقیه بتحقیق سراپا تصدیق نگاشته که تا هذا الآن کنه تصورکسی از متقدمین بکنگرۀ اوج ایجادش نرسیده + و طائر خیال احدی از متاخرین بهوای بلندی گرای اختراعش نپریده بالجمله این شاهد زیبا و عروس رعنا از خط و خال غازۀ تحریر و نقش و نگار گلگونۀ تسطیر بامشاطۀ کلک گوهر بار خطاط جواهر نگار شاگرد جناب مولوی ولی صاحب مرحوم و مغفور مزین بهر هفت شده در ازمنه مقصوره بمساعی ممدوده اوائل ربیع الآخر سنه ١٢٩٠ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور بر منصه ظهور زیور انطباع پوشید + و لباس ارتسام در بر کشید اللهم اجعل مطبعه مطبوع الانام + و صیره مرجع الخواص و العوام

اشتهار از طرف صاحب مطبع

چونکه این کتاب شرح مائة عامل که حسب تصریح صاحب در مکنون تصنیف مولانا عبد الرحمن جامی ست محشی بحواشی حل تراکیب و معانی مسمی به تبیین ابو سعید خانی بترتیب و وضع تازه و بمصارف بی اندازه طیار گردیده و جناب محشی حق تصنیف آن باین خاکسار بخشید پس حسب مراد قانون بستم ١٨٦٧ع داخل رجسٹر سرکار گورنمنٹ نموده شد لهذا اگر کدام صاحب قصد طبعش نفرمایند و چندانکه مطلوب باشد ازین مطبع طلب نمایند

وجه مهر و دستخط مهتمم برنگاشته

برای سند اینمعنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط صاحب مطبع در آخرش ثبت گردید فقط

محمد روشن خان حسینی

محمد عبد الرحمن

